

THE BOOK WAS DRENCHED

190172

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف بارود كاثيد پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ ميلادية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي (ح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف بارود كاثيد پريس چاپ شد

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و احمده على نعمائه العليم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم *
و بعد

يقول احقر عباد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من
له و له في حسب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صداقة و سيادة في احبائه المجدد - الرئيس البوهازي البربراني
الصمد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزيلا عنه النقايس - فعميت في تصحيح متنه على قدر الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي) العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بقام ايزد بخشنده داور • فرور ماينگ هر گونه گوهر .
درود بي پايان - از پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صه هزاران آفرين بر جانسان • بر روان پاك فرزندان شان
سجس اين ناكس كمترين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه دو قسم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه همگ نياكنش در مرز بوم بهار
بر روان فرساد راه ويا دانش و داد بودند - بمن پندواي نابكار نمار فرمودند -
كه خصايص نامگ نمائي را كه در فروزش اسدالله الغالب - پور ابي
طالب - است - چاپ كنم - و در درستي راستي و راستي آن دست و پائي
زنم • هرچند كه اين كار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
تا دم كام و تا كام كام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن ويزه ها را
بنشيم نادردها نشاندم - مگر پارسي همسراز آن را بر همان پيشين
انداز بگذاشتم • خدايا لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوزره راستي و راستي نهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر رثه سنة خمس عشرة و مائتين و مات بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشار و ابني داود السجستاني وغيرهم و اخذ عنه خلق كثير وله نقب كثيرة في الحديث و كان شافعي المذهب وله مناقب على مذهب الامام الشافعي و كان ورعا متعبدا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ ، الشيوخ معهم عيد الله من احمد بن حنبل بطرسوس
وتقبوا منهم بانتخابه * وسأله بعض الامراء عن كذابه السفن ا كذا
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقاربهما قال فاكذب لنا
الصحيح منه مجردا فضع المجتبى فهو المجتبى من الحسن
ترك كل حديث تكلم في اسفاده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفیات الاميان لابن خلکان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كذاب
السفن وسكن مصر وانتشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشائخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة وخرج الى دمشق فسئل
عن معوية وما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل وفي رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشيع الله بطاك وكان يشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى
اخرجوه من المسجد وفي رواية اخرى يدفعون في خضه حتى
ثم حمل الى الرملة ومات بها * وقال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امتحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها
فتوفي بها وهو مدفون بين الصفا والمررة وكانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * وقال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو محقول تان وكان قد حذف
 كذب الخصائص في فعل على بن ابيط لب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل فقول له
 لا تصنف كتابا من فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارتدت ان يهدمهم
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما ويفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة الجمع قال الحافظ ابو القاسم المعروف باسم عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يقسم لهن و سراي * و قال الدارقطني رحمه الله
 متحن بدمشق فترك الشهادة حج و قومي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 المصري قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تدينا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنين و ثمانمائة
 و رايت بخطي في معردياتي ان مواده بنفسا في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و سبته الى افسا بقتل
 الذون و فتح السجون المهمة و بعدها هجرة و هي مدينة بخراسان
 خرج منها جماعة من الايمان *

در اشعه اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشأن که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخوچ آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اختصار مجتبی بزون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد از او نوشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و عمل داشته اقد از آن کتاب استقاپ نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتاب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاتم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد زل نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاتم معقوست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر داریقطنی دیش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و تعدیل رواق آن مذکور شد در زمان خود و بود در غایت درج نمی
بیفتی که در سن خویش روایت از حارث بن مصعب باین طریق
میکنند که قحط علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگویند حدیثا
و اخیرا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگویند و
گفتند اند که سبب این طریقه روایت کردن از آنست که میان
حارث و نمائی خدیوئی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
نقوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او اوار او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نمائی روایت حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غفران و
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و القاسم طبرانی
و میر جمال الدین محدث می گویند از شیخ عبد الله یامعی منقول
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب النمائی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او دران دیار منتشر است و مردم بسیار
از او اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اول آن ناحیه فوبتی در مسجد ب' او گفتند چه می گویی در حق
مباریه و چه چیز در فضل او وارد شده و در جواب مائل گشت
اما یرضی معویه ان یخرج ناس براس حای بعضی روایتی که

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الا بطنه پس مردم
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و از آن جهت بیمار
 شد و در آن بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بودند
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مره
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البيت عليهم التحية و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 برای تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدن مردم آن ناحیه
 را متعرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را بر راه راست آرد بهیچ آن کتاب مذکور را تالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و مروت بود
 بکثرت جماع و چهار زوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای
 آن سرزای نیز میداشت • ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تهذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن یزید بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القفّی الحافظ صاحب السنن واحد
 الائمة المجزیة و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في
تراجيمهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حزمي الحافظ و
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
ابن عدي و ابن الحنفى و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
السنائي الامام في الحديث بلا مدانعة تونى بفلسطين (٤) و قيل
بالرملة (٥) و دفن ببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
شهيذا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمانين سنة *



- (٤) قاله ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلثمائة .
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
فسئل عن فضائل معاوية فاعسك عنه فصرية فوالجاء فقال اخبرني
الى مكة فاخرجوه عليا فوات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا
يرضى راسا براس حتى يرضل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها .



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص علي بن ابيطالب رض *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين علي بن ابيطالب رض

۱ - اخبرنا محمد بن ائمنی قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی ده سته مومنان را کافران را.

در دنیا و بخشند مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کنندۀ تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام و بعد حمد
و صلوة پس این خاصه های علی پسر ابي طالب است خشوده شود خدا
برتر از او گفت شیخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي .

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خشودش و نذر ازو

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدی را گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا
شعبه از سامه پسر کهیل گفت سامه شلیدم حیث عرفی را - عن نام

حیة العرنی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — ابنابنایا محمد بن المثنی قال انابنا عبدالرحمن قال
انابنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابی حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلی الله علیه و آله *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابی حمزة عن
زید بن ارقم رضی الله عنه قال اول من اسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله
عن ابی طالب رضی الله عنه *

شهریست . گفت حیة عرنی شنیدم علی را بزرگ کلد خدا ذات او را میگفت
من اول آن کسی ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او ، بر آل او و سلام فریست .

۲ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابی حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ ای نقل کننده گان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر
مرة از ابی حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابی طالب است خشنود شود خدا از او .

۳ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلى مع رسول الله صلعم علي ربه و قد قال في موضع آخر اسلام علي ربه *

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فزلت على العباس في عبد المطلب ربه فلما ارتفعت الشمس و حلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فوسى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام يلبس حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خير داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شد! انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي است بخشود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علي خشاود شود خدا از او *

• — خیر داد مارا محمد پسر عیبد بن محمد گفت محمد پسر عیبد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي از يحيى پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آدمم در زمان جاهليت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب هفتونود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان يعني وقت نماز ظهر شد و من نظر مي کردم طرف کعبه پيش آمد جواني پس اينداخت يديني خرد را طرف آسمان پس پيش آمد کعبه را پس اينداخت پيش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اينکه آمد طفلي پس اينداخت از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرقع الشاب فرقع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدري من
هذا الشاب فقالت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربہ رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن - و) والله على
ظہر الارض) كلها احد علی هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان در آن حالتی که سجده کننده بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن مرد است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر یعنی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست
بر زمین (ن - و) نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاربي قال حدثنا عبيد الله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله قال قال علي رضي الله عنه (ن - لا يقولها) (رسول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غيري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاصلح عن عبد الله بن ابي الهذيل عن علي رضي الله عنه قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيها)

۸ — خبر داد مارا احمد بن سليمان رهازي گفت احمد حديث کرد مارا عبيد الله بن موسى گفت عبيد الله حديث کرد مارا علاء بن صالح از منهال بن عمرو از عباد بن عبد الله گفت عباد گفت علي خشود شود خدا از من بند خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا) ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد) پيغمبر او ام و من راست گو کلان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

۱ اين ذکر عبادت امير المؤمنين علي بن ابي طالب است خشود شود خدا از او

۷ — خبر داد مارا علي بن المنذر کوفي گفت علي حديث کرد مارا ابو فضيل (ن - بن فضل) گفت پدر فضيل حديث کرد اصلح از عبد الله بن ابي الهذيل از علي خشود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم کسي را از اين امت عبادت کرد خدا نمالي را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم غیری عیدت الله قبله، یعبده احد من هذه الامّة تسع سنین *

ذکر منزله علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رضي قالت سمعت ابي يقول سمعت (رسول الله صلعم يوم الجمعة) واخذ بيد علي فخطب فحمد الله و انشأ عليه ثم قال ايها الناس اني وليكم قالوا صدقت يا (رسول الله) ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي عني و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد سالی من عبادت کردم خدا را پیش اینکه عبادت کند او را کسی ازین امت نه سال *

این ذکر مزید علی بن ابیطالب است بزرگ کنه

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حدیث کرد مارا محمد بن خالد گفت محمد حدیث کرد مارا موسی بن یعقوب گفت موسی حدیث کرد مرا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عایشه دختر سعد بخشودد شود خدا ازو گفت شنیدم پدر خود را می گفت شنیدم پیغمبر خدا را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جمعه (جمعه موضوع است دو میل از مکه) و گرفت دست علی را پس خطبه خواند پس حمد کرد خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت ای مردمان تحقیق من دوست شما ام گفتند مردمان درست گفتی ای رسول خدا پسر گرفت دست علی را پس گفت این دوست هست و گذارنده است احکام الهی را از طرف من بسوی خلق و تحقیق خدا دوست دارنده است آن کسی را که دوست داشت علی را و دشمن دارنده است آن کسی را که دشمن داشت علی را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يعقوب قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك (رضه) ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابو بكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد الباهلي و هشام بن عمار دمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنحك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهم احب الي من حمر النعم سمعت

۱ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حسن پسر حماد گفت حسن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمر از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق يهي درود فرستد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نژديك او جانور (پرنده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بخورد همراه من اين جانور را پس آمد ابو بكر و آمد عمر پسر آمد علي پس اذن داد براي علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد باهلي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاويه سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو را از اينكه زبون گوئي ايا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براي او پيشمر خدا درود نازل كند خدا دربار و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هراينكه باشد براي من يك اران سه چيز دوست تر است آن چيز طرف من از قطار شتران صرخ شنيديم پيشمر خدا را درود

رسول الله معلم يقول له و قد خلفه في بعض مغازيه فقال له
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
الله معلم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه
لا نبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لاطمين
الرأية (جلا يحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطارلنا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتى بارمد (ن - فاتى به ارمد) فبصق
في عينه و دفع الرأية اليه و لما نزلت انما يريد الله ليزهق
عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله معلم عليا
و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرید خدا بر او و بر آل او سلام فرید میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیفه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
پیغمبر خدا آیا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فرید خدا بر او و آل او و سلام فرید ابا
راضی نمی شوی اینکه پاشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبی بعد من و شنیدم ابرا می گفت روز جنگ خیبر هراینه
هراینه خواهم داد عالم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دناز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان
(ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
آن حضرت در هر دو چشم علی و داد نیزه را طرف او و هرگاه که نازل
شد این آیه سوا این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
فرید خدا بر او و سلام فرید علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدایا اینها اهل من هستند *

۱۱ — ابن ابی حرمی بن یونس بن محمد الطرسوسی قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتنقصوا علي بن ابي طالب رض فقاتلتهم سمعت رسول الله صلعم يقول ان له خصالا ثلثا لان يكون اي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعته يقول انه مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و سمعته يقول لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن اسلم

۱۱ — خبر داد مارا حرمی پسر یونس پسر محمد الطرسوسی گفت حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ و) گفت بودیم نشیننده پس نقصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را (خ و) پس گفتم هراينه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د و خ و م و) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه اند هراينه باشد برای من یعنی برای سعد یکی از آنها دوست تر است طرف من از قطار شقران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبي بعد من و شنیدم او را میگفت هراينه هراينه خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او *

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رضي قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل
يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرهاوي (الرهاوي) قال
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يعير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمـن از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(ص . ل . م .) هراينه خواهم داد نيـزه را طرف مرد كه دوست ميـدارد
خدا و رسول خدا را و دوست ميـدارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان نيـزه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن نيـزه را طرف علي *

۱۳ — حديث كرد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كرد مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبدالرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علي و بود ابولـيلى سير ميـكرد همراه علي تحقيق مردم تـحقيق انكار كردند
و تـحسب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سردي در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه لكه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خيبر گفت ابولـيلى اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم یحیی ابابکر و عقد له الراية (نه - لوا) فرجع و بعث عمرو
و عقد له لوا فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاطين الراية رجلا
يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل
ایي و انا ارمده فقلت انی ارمده فتقل فی عینی و قال اللهم اكفه
انسی الحرز البرد قال فما رجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۴ — ابناننا محمد بن علی بن حرب المروزي قال انبانا
معاذ بن خالد قال انبانا التحمین بن واقد عن عبدالله بن بریده
قال سمعت ابي بریده رض یقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د - خ - ه) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد
ابوبکر و فرستاد انحضرت عمرو را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همرا
مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ه -) هراینه خواهم داد نیزه را
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او
را خدا و رسول او بسیار حمزه گفته است نیست گریزنده پس فرستاد
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کفایت کن
قو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی
را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردی را *

۱۵ — خیبر داده ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد
خیبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خیبر داد ما را حسین پسر واقد از
عبدالله پسر بریده گفت عبدالله شنیدم ابي هریره را (خ - و) می گفت
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

فلم يفتح له واخذة من الخد عمر فبصرف و لم ينتقم له و اماب
الناس يؤمنون شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انى دافع لوائى
غدا الى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله لا يرجع حتى
يفتح له و بتنا طيبة انفسنا ان الفتح غدا و اما اميد (رسول الله صلعم
على الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس على
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو يرجوا
ان يكون صاحب اللواء فدعا على بن ابي طالب و هو ارم و فتقل
فى عينيه و مسح عنه و دفع اليه اللواء و فتح الله عليه و قال

فتح نكره خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و نه فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سخنی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا نه رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفایم دران حالیکه خوش بود دات ما اما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د - خ - م -) نماز خواند صبح را
پس برخواست ان حضرت دران حالیکه راحت استاده بود و مردم برصفا
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرتبه بود نزدیک پیغمبر خدا
(د - خ - م -) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس
طلب علی پسر ابي طالب را و حال انکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد ان آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
عالیه و دفع کرد ان حضرت طرف حضرت علی علم را رفت و کرد خدا در
او و گفت انو بریده راوی حدیث من دران کسی بودم که دست دراز کرد

انا فیمین تطاول لها (ن - و قالوا ۲ خیرنا فیمین تطاول لها) *

۱۵ - انبأنا محمد بن بشار بندار البصری قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن میمون ابن عبد الله ان عبد الله بن بریدة حدثه عن ابيه بریدة الاسلمی قال لما کان خیبر نزل (سول الله صلعم بحضرة (ن - بحصن) اهل خیبر اعطى (سول الله صلعم اللوا) عمر فنهض معه من نهض من الناس فاقوا اهل خیبر فاکشف عمرو واصحابه فرجعوا الی (سول الله صلعم فقال (سول الله صلعم لاعطین اللوا) رجلا یحب الله و (سوله و یحبه الله و (سوله غاما کان من الغد تبادر (ن - فصادر) ابوبکر و عمر فدعا علیا و هو ارصد فقتل فی عینیة و نهض معه من الناس برای علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرقصی علی دران کسی که دهی دراز کرد برای * علم)

۱۵ - خبر داد مارا محمد پسر بشار بندار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد مارا عوف از میمون ابی میدالله پسر بریدة حدیث کرد او را از پدر خود بریدة اسلمی گفت هرگاه بود خیبر فرود آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) در میدان و حضور (ن - بقلعه) اهل خیبر داد پیغمبر خدا (د - خ - م -) علم را به رئیس پر خاست همداه او انکس که برخالت از مردمان پس ملاقات کردند اهل خیبر را پس مفکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب ملو پس رجوع کردند طرف پیغمبر خدا (د - خ - م -) پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) هرایده هرآنکه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از فردا سبقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و حال انکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهی

من نهض فلقی اهل خیبر فاذا مرخب یرتجزر و هو یقول

قد علمت خیبرانی مرخب * شاکی السلاح بطل مجرب

اطعن احیانا و حیذا اضرب * اذا اللیوث اقبلت تلهب

فاختلف هو و علی ضربین فضربه علی علی هامته حتی عض (ن).

مضی) السیف منها البیض و انتهى (اسه و سمع اهل العسكر

صوت ضربته فما ققام اخر الناس مع علی حتی فتح الله له و لهم *

۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن

عبدالرحمن الزهري عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد رضه

ان رسول الله صلعم قال يوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراة او از مردم انکس

که برخاست پس ملاقات کرد اهل خیبر را پس نگاه مرخب پهلوان شعر

میخواند که متضمن بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست

اهل خیبر تحقیق من مرخب هستم یرکنده آلات جنگ شمشیر و غیره و

پهلوان ام تجزیه کننده ام نیزه میزنم گاهی و گاهی میزنم و تکیه شیرها پیش

آمدند در حالیکه شعله زنده اند پس اختلاف کردند مرخب و علی در دو

ضربه را پس زد او را علی بر سر و تا اینکه قطعه کرد (ن - و گذشت) و

گریه شمشیر از آن سر خرد را و منتهی شد سر او را و شنید اهل لشکر اواز

زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراة علی قا اینکه فتح کرد خدا برای

علی و برای مردم همراهی او *

۱۷ — خبر داد ما را قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را

یعقوب بن عبدالرحمن زهري از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا

سهل بن سعد (خ - و) تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت روز

جنگ خیبر هرآنکه هرآنکه خواهم داد این نیزه را فردا مرد را فتح خواهد

یفتح الله علیه یحبب الله و رسوله و یحببه الله و (سوله فلما أصبح
 الناس غدوا علی (رسول الله صلعم کلم یرجوا ان یعطى فقال این
 علی بن ابی طالب فقالوا یا (رسول الله یشتکی عینیه قائل فآرسلوا
 الیه فأتی به فبصق (رسول الله صلعم فی عینیه و دعا له فبرأ ان -
 فبدأ كما کان) کان لم یکن به رجع فاعطاه الراية فقال علی یا
 (رسول الله افانهم حتی یكونوا مثلنا فقال اغد (ن - انفذ) علی
 (سلک حتی تنزل بصاحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما
 یجب علیهم من حق الله تعالی نوالله لان یهدی الله بک رجلا
 واحدا خیر (ن - خیرا من ان یكون) لک من حمر النعم *

کرد خدا بر دست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
 او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان بامداد کردند
 نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - م -) تمام مردم آمدند میشنیدند اینکه دانه
 شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علی پس ابیطالب پس گفتند ای
 پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
 را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
 (د - خ - ل - م -) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس تندرست شد
 گویا که نبود او را دره (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
 پس گفت علی ای پیغمبر خدا حنک خواهم کرد کافران را تا اینکه خواهند
 شد مثل ما پس فرمود برو (برر) - بر طریق خود تا اینکه نزول خواهی
 کرد بمیدان ایشان پستو دعوت یکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبرده ایشان
 را بآنچه که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
 است هرآنکه اینکه اگر هدایت خواهد کرد خدا بسبب تویک مرد را بهتر
 است (بهتر است از اینکه باشد) برای تو از رخ شدت *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة رضه فی ذلك (فيه)

۱۷ — انبانا ابو الحسن احمد بن سلیمان الرهاوي قال
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابي حازم
عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا تدفعن الراية اليوم
الى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتناول لها
القوم فقال ابن علی بن ابی طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني علي و دفع اليه
الراية ففتح الله تعالى علي يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ ای نقل کنندگان است برای خبر ابی هريرة خوشنود شود خدا از در این امر

۱۷! — خبر داد ابو الحسن احمد پسر سلیمان رهاوي گفت حدیث کرده
ما را یعلی پسر عبید گفت یعلی حدیث کرده ما را یزید پسر کيسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (۵۰
خ و) هراینه دفع خواهیم کرد علم را امروز طرف مود که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قدم پس فرمود آن حضرت کجاست علی پسر
ابطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهن انداخت پیغمبر خدا (ده خ و) در هر دو کف مبارک
خود با هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۸ — انبیا قتیبة بن سعید قال اخبرنا یعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابی هريرة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لاطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه اياها و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاوا ذلك فقد منعوا منك دنائهم و امواهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خبر داد مارا قتیبه بن سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب از سہیل از پدر خود از ابی هريرة (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د-خ-م) گفت روز جنگ خیبر هراینه خواهم داد این نیزه را مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر بن خطاب (خ و) نه دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (د-خ-م) علی بن ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرصت برو نه التفات کن و پس دیگر قا اینکه فتح دهد خدا بر دست تو پس میر کن علی یستقر و توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را قا اینکه شامدی دهند اینکه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتیکه کردند مردم کنار این پس تحقیق منع کرده شد از تو خونهای ایشان و اموالهای ارشان مگر بحق خونهای اوشان و مالهای اوشان یعنی اگر خون کسی کاند یا مال کسی دزدی نوازند قصص ان باید گرفت و حساب اوشان بدان گناه که پوشیده داشتند بر خدای عالی و بزرگ است خراهد بخشد خزه عذاب کند *

۱۹ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا جرير عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر لما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دمائهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل •

۱۹ — خبر داد ما را اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق حديث کرد ما را جرير از سهيل از پدر خود از ابهريرة (خو) گفت ابهريرة گفت پيغمبر خدا (ع - ع - ع) هراينه خواهم داد نيژه را فردا مرد را که دوست ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت هر روز پس نه دوست داشتم امير شدن را هرگز مگر امروز گفت ابهريرة پس گردن بلند کرد بر روی آن علم پس طلبيد علي را پس فرستاد او را پيتر گفت برو پس قتل کن تا اينکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القات کن و نه پس نگر گفت ابهريرة پس رفت و نقد که خواست خدا پيتر اينقاد نه القات کرد پس گفت علي بر چه چيز نزل کنم مردم را گفت انحضرت قتل کن اوشان را تا اينکه شامدي دهند که نيست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس وظيفه کردند اين پس تحقيق منع کرده شد خونهای اوشان و مالهای اوشان مگر بحق خونهای اوشان و مالهای اوشان يعني اگر خونريزي و دزدی مال خواهند کرد بحق ان و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب اوشان بر خواهی غالب و بزرگ است دران گناه که پرشيده کردند اگر خواهد عذاب نهد و اگر خواهد بخشوده

۲- — ابننا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة (رض) قال قال رسول الله صاعم يوم خيبر لادفعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما اذجبت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى علي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم علي الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت حديث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث کرد ما را وهيب گفت حديث کرد ما را سهيل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ - و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) روز خيبر هرينه هرينه خواهم داد نيزه را طرف مردی که درست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذت هر پس نه درست داشتم اعر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گذت قتل کن و نه القات کن و پس مگر پس صبر کرد علي نزدیک گفت اي پیغمبر خدا! بر چه چیز قتل کنم گفت بر اینکه ساهدي دهم: بخندت - بت معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا است پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان معنی اگر خرنویزي و دزدی خواهند کرد بحق و عوض آن تصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در آن گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند *

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبانا عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابيه عن
منصور عن ربعي عن عمران بن حصین (رض) ان النبی صلعم
قال لا عطین الراية رجلا یحب الله و رسوله او قال یحبه الله
و رسوله فدعا علیا و هو ارمد ففتح الله علی یدیه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمینه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن اهریبه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس بن عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر بن سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعي از عمران بن حصین (خ. و) تحقیق
دیدی (د. خ. ل. م. م.) گفت هر اینه خواهم داد نیزه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را یا گفت آنحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر هر دو دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خوشنود شود خدا از ان

مرد و از نبی (د. خ. ل. م. م.) درین و تحقیق جبرئیل

قتل میکند از طرف راست و و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق بن ابراهیم بن اهریبه گفت اسحاق

النضر بن شميل قال حدثنا يونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
بن مريم قال خرج اينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه
عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الا و ان
و لا يدركه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاطين الراية غدا
(جلا يذهب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن
يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يوديني ا ن - لا يرد) رايت
حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهما الا سبعةائة
(ن - تسعةائة) درهما اخذها - بالله من عطاية كان اراد ان يبتاع
بها خادما لاهله *

حديث کرد ما را نضر پسر شميل گفت نضر حديث کرد ما را يونس از
ابي اسحاق از هبيرة پسر مريم گفت هبيرة بپروان آمد طرف ما حسن پسر علي
سلام خدا باشد بر آن مرد و حال آنکه بر سر امام حسن دستار بود صيالة پس
گفت امام حسن هراينه تحقيق بود درميان شما ديروز مرد يعني حضرت
علي نه سبقت برد او را مردمان پيشين و نه دريافت خواهند کرد و نه خواهند
رسيد او را مردمان پس و تحقيق بپيغمبر خدا (د - خ - س -) فرمود
هراينه خواردم داد نيزه را فردا مرد را که دوست ميدارد خدا را و پيغمبر
او را دوست ميدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئيل از
طرف راست او و ميكائيل از طرف يسار او پستو گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهند کرد) خدا تعالي بر دست او و نه گذاشت دينار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علي رض بود که
ارزده کرده بود اينکه خريد کند بان درهمها خادم را براي کاربار اهل خود *

ذکر قول النبی صلی الله علیه و آله (ن - فی علی ان الله عز وجل (ن - جل ثناره) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابیانا محمد بن المثنی قال حدثني یحیی بن سلیم قال حدثنا عمرو بن میمون قال حدثنا الوضاع و هو ابو عوانة قال حدثنا یحیی بن عوف قال انی لجالس الی ابن العباس رضی الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخلصن بهؤلاء و هو یومئذ متحیم قبل ان یعمی قال انا اقوم معکم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ینفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن -
در حق علی) تحقیق ترا غالب و بزرگ (ن - بزرگ
است نهاد) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن عثمانی گفت محمد حدیث کرد مرا یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کنیت او ابو عوانه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هراینه نشیننده بودم طرف پسر عباس خشود شود خدا ازان هر دو پس آمد اوزا نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایقاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز نندرست است پیش اینکه نایبنا شود گفت ابن عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت نمی کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشانند پارچه خود را و او میگفت آف وقف یعنی تمکدل میباشم - این

ثوبه و يقول أف و تف یقعون فی رجل له عز و قعوا فی رجل
 قال رسول الله صلعم لا یعلن رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
 الله و رسوله لا یخزيه الله ابدا فاشرف من اشترف فقال ابن
 علي قيل هو فی الرحي یطعن قال و ما کن احدکم لیطعن
 من قبله فدعاء و هو ارمد ما کن (ن - یکاد) ان یبصرون ففت فی
 عینیه ثم هز الراية ثلثا فدفعها الیه فجاء بصفیه بنت حبی و بعث
 ابا بکر بسورة التوبة و بعث علیا خافه فاخذها منه و قال لا یذهب
 بها الا رجل من اهل بیتی هو منی و انا منه و دعا رسول الله
 صلعم الحسن و الحسین و علیا و فاطمة فمد علیهم ثوبا فقال اللهم

کلمه در وقت تنگدلی و زجر گویند بدگویی میکنند و می آفتند درحق مرد
 که برای او عزت است یعنی علی بن ابی طالب رضه آفتادند و بدگویی
 کردند درحق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د - خ - م -) هراینه
 خوام فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
 او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
 برای آن علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
 شد او در آمیا دانه اسب می ساید گفت آن حضرت و ده بود کسی از شما
 تا اینکه دانه باید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
 نبود اینکه بید پس آب دهن مبارک خود انداخت هر هر هر چشم مبارک
 حضرت علی پستر جنبید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
 آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
 و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره ثوبه و فرستاد آنحضرت علی
 را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره ثوبه را از
 ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم نبرد آن سوره ثوبه کسی مگر مرد
 که او از اهل بیت هست او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
 (د - خ - م -) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوآء اهل بيٲي و خاصتي* فاذهب عنهم الرجس و تطهروهم تطهروا
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة* و ليس ثوب
 النبي صلعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير ميمون فاتبعه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح* و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبي
 فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل مؤمن من
 بعدي* قال ر س د ا. و اب المسجد غير اب علي* قال و كان

در انها پارچه را پس فرمود اى بار خدا انها اهل بيت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از انها نياكي و يك كن انها را پاك كردن و بود
 علي (ك . ه) اول ان كسي كه اسلام آورد از مردان همراه پيغمبر خدا
 بعد حضرت خديجة الكبرى و پريشد علي مرتضى پاچه پيغمبر را (د .
 خ . ه . ه) و كفار گمان مي بردند كه تحقيق او نبي الله است پس آمد
 ابوبكر پس گفت اى نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحقيق بى الله
 تحقيق رفت طرف چاه ميمون پس تابع شد ابوبكر صديق پيغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت غار را پس بود كفار قير مي انداختند
 علي را تا اينكه صبح گشت و بيرون آمد پيغمبر خدا همراه مردمان
 در جنگ تبوك كه نام موضع است پس گفت علي رض بديرون مي آيم
 همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گريه كرد علي پس گفت انحضرت
 ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر
 تحقيق تو نياستي نبي پسر گفت آن حضرت تو خليفه من است اى در
 هر مؤمن از پس من گفت بچي راوى حديث و يزد كرده شد درهاي
 مسجد سواي دروازه علي گفت بچي راوى حديث رهست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره *
 و قال من كنت وليه فعلي وليه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
 و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة قبل حدثنا
 بعد ان (ن - انه) سخط عليهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنين
 قال ائذن لي فلا ضرب عنقه يعني حاطبا فقال و ما يدريك لعل
 الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را ده است و زیست
 برای او را ده سواي آن را ده و گفت انحضرت آن کسی که باشم دوست او
 پس علی در صفت او است - گفت پس عباس و خبر داد ما را خدای غالب
 و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان ایراست که تحقیق خشود شده خدا
 از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
 کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة اند پس ایا حدیث کرده
 ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
 او شان یعنی کسی این حدیث نکرده گفت راجی و فرمود پیغمبر خدا (د -
 خ - ل - م -) برای عمر وقتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
 خدا پس مراینه بزنم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت انحضرت و چه
 چیز دریافت کفایت ترا که میزنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق
 مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا میل کند آنچه که خواهید
 شد پس تحقیق بعشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدر است او خطای متضمن بر اراده مسلمانان بر جنگ کنار
 برای کفار قریش نوشته بود ببايران عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
 گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
 بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لهذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بماند *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م . ن) برای علی

اجبت تحقیق شان این است که منتمرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بقمه ای گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسمی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علي (د . خ . و) گفت علي گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م . ن) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکلیکه خواهی گفت آن کلمات را - مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مشق کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ است خدا پرورنده اسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده مرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پریش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علی و هو ابن صالح بن حبی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتم غفر لك مع انك (ن - انه) غفور (ن - يغفر) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ — اخبرني مقوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی با ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حبی است از ابي اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتم غفر لك مع انك (ن - انه) غفور (ن - يغفر) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ — خبر داد مرا مقوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی علیه السلام قال کلمات
الفرج لا اله الا الله العالی العظیم لا اله الا الله العظیم الکریم سبحان
الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین *

ذکر کلمات الفرج لعلی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علی بن ابی صالح بن حنی عن ابی اسحاق الهمدانی
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علی (رضه)
ان النبی صلی الله علیه و آله قال یا علی الا اعلمک کلمات اذا انصت لقلتهن
غفرت ذنوبک و انکانت مثل زبد البحر قال سبحان الله رب
السموات السبع و رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین *

مره از عبد الرحمن بن ابی لیلی از علی بن ابی طالب گفت علی کلمه های
کشایش نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا
حلم کننده بخشش کننده پاک است خدا پرورنده (سمانهای هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شکر برای خداست چنین خدا که پرورنده تمام عالم است *

این ذکر کلمه ای کشایش است برای علی

سرایی طالب بخشش خدا ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد بن عثمان گفت احمد حدیث کرد ما را
خالد بن مخلد حدیث کرد ما را علی بن ابی صالح بن حنی (است از ابی
اسحاق الهمدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح از سلمة از علی
(رضه) و تحقیق نبی (ص) گفت انحضرت ای علی
اگاه باش تعلیم کنم ترا کلمه ها را و تفریکه تو خواهی گفت آنها را بخشیده
خواهند شد گناهانی تو اگر چه باشند مثل کف دریا گفت انحضرت پاک است
خدا پروردگار (سمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خدا
است چنان خدا که پروردگار تمام عالم است *

۴۸ — اتباعا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عمار قال

حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 ليلى عن علي (رض) عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال: **نحو حديثي خالد***

٢٩ — انبانا على بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام (هـ -) أخبرني علي بن محمد بن علي المصيصي قال أخبرنا
 (خلف بن حميم) قال حدثنا إسرائيل قال حدثنا أبو إسحاق
 عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن علي بن فضال قال قال رسول الله
 صلعم لا أعلمكم كلمات إذا قلتموهن تفرلك على أنه مغفور لك
 لا إله إلا الله العلي العظيم لا إله إلا الله العظيم الكريم سبحانه الله
 رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۸ — خیر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حدیث کرد مارا غسان گفت غسان حدیث کرد مارا اسرائیل حدیث کرد مارا ابی اسحاق از عبدالرحمن پسر ابی لیلی از عی (خ و) از نبی (د و خ و ل و م و) مثل او ای مثل حدیث خالد و

۲۹ - خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حديث مارا
خلف پسر هشام (ن) خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علي المصيصي گفت
علي خبر داد مارا خلف پسر تميم (م) گفت خلف حديث کرد مارا اسرائيل
گفت اسرائيل حديث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی
از علي (خ) و (و) گفت علي گفت پیغمبر خدا (ص) (ع) (ل) (س) آگاه باش
تعلیم میکنم ترا کلمه ها را و تئیکه خواهی گفت آنها را متفرد کرده خواهد
شد برای تو بر اینک تحقیق شان اینست که مغفرت کرده شد است برای تو
نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
چون خدا که پروردگار تمام است

۳۰ — انبانا الحمصين بن حوث قال انبانا الفضل بن موسى
عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الهيثم بن علي
(ن - ۵) كرم الله وجهه (قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - ۵) كنت مغفورا)
قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن - ۵)
لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم (قال ابو عبد الرحمن
و ابو اسحاق لم يسمع من الهيثم الا اربعة احاديث ليس هذا
(ن - ۵) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحمصين بن واقد و
اسرائيل (اسرائيل) و علي بن صالح و الهيثم الاور ليس

۳۰ — خير داد مارا حسين پسر حوث گفت حسين خير داد ماوا
فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حوث از علي
(خ - ۵) (ن - ۵) بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (د - ۵)
ل - ۵) (م - ۵) اگاه باش تعليم ميکنم ترا دعا را و تفيکه خواهي گفت ان دعا را
مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
(ن - ۵) اگرچه هستي تو مغفرت كرده شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حالم كنند
كرم كنده پاک است پروردگار ايمانهاي هفت پروردگار مرش بزرگ (ن - ۵)
نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار مرش بزرگ) گفت
ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حوث مگر چهار حديث نيست اين
(ن - ۵) (آن حديث) ازان چهار و جز اين نيست كه خارج كردم اس حديث
را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرائيل و براي مخالفت

وذلك في الحديث و عامم بن حمزة اصح (ن - اصلح) منه .

ذكر قول النبي صلعم قد امتحن الله قايمة بالايمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارك (الملك)

المطهر، مي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور
عن (يعني عن علي) رضي قال جاء النبي صلعم أناس من قريش
فقالوا يا محمد اننا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا
قد اتوك ليس فهم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في
الفقه انما فروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فارددهم اليانا
فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا اللهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و عامم پسر
حمزة (حمزة) صحيح ترست (ن - نهگترست) در حديث از حرث .

اين ذكر فرمودن نبي است (د . خ . ه .) تحقيق امتحان كرو

عبدال اورا با ايمان (ن - دل ها را برو حلام براي ايمان)

۳۱ — خير داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارك مطهر مي گفت
ابو جعفر حديث كرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خير داد مارا شريك
از منصور از يعني از علي (خ . و) گفت علي امه نبي را (ه . خ . ه .)
مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما مساكين و انبازان
تو ايم و هم قسم و هم سرگند تو ايم و تحقيق مردم از غلامان ما آمده
فرو نه نيست درمهاش او شان (ن - بارشان) رغبته و خواهش در دين
و نه رغبته در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند (ن - تقصير
كردند) از زمين هاي ما و مالياتي ما پس رد كن و باز گردان آنها را
طرف ما پس گفت ايي بكر را چه ميگوئي پس گفت ايوبكر راست گفتند
تحقيق آنها البته هوسايه گان تو اند و هم قسم و هم سرگند تو اند پس مقهور

فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
لهيبرانك وخلقاً ذك فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال یا معشر
مردیش و الله لیبعثن الله علیکم رجلاً منکم قد امتحن الله قلبه
بالایمان فلیضربکم علی الدین ' و مشرب بعضکم قال ابو بکر انا هو
یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا (رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
ذلك) الذی یخصف الفعل و كان اعطى علیاً نعلیه یخصفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله سیهدی قلبک و ینبت لسانک

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علی البصری قال حدثنی

شد روی مبارک نبی (د . خ . م .) پسر گفت مر را چه میگونی پس
گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هزاینه هزاینه همایگان
تواند و حلیف وم - وگفت تواند پس متغیر شد روی مبارک نبی (د . خ . م .)
پسر گفت انحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هزاینه هزاینه خواهد
فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
پس هزاینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابویکر
صدیق منم ان مرد ای پیغمبر خدا گفت انحضرت نیست گفت عمر بن
الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود نیست و لكن او آنکس (ن -
این کسی) است که می دوزد کدش یارا و تحقیق بود ان حضرت که داده
بود علی مرتضی را کنش پای خود را می دوخت انرا *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . م .) تحقیق خراشتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن علی بصری گفت عمرو

بجایی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن أبي
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قالبك و يثبت لسانك فما شككت (ب) قال ما شككت في

حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث کرده مرا بجایی گفت تبعی حديث کرده مارا اعمش گفت اعمش
حديث کرده مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د خ و د و) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم بي پیغمبر خدا تو میفریسی مرا طرف قوم خواهند بود
در میان آنها صاحب عمر و من چران فوسن ام فرمود انحضرت تحقیق خدا
شکاب است که هدایت خواهد کرد دل تو را و ثابت خواهد داشت زبان تو را
پس نه شك کردم (ب) گفت علي و نه شك کردم در حديث که حکم
میکند در میان دو کسی) در حکم کردن در میان دو کسی *

این ذکر اختلاف نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عبد الله از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ و) گفت علي رض فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د خ و د و) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریسی مرا
طرف قوم که در عمر زیادۀ اند از من پس چگونه حکم کردند باشد در میان آنها

امین منی تکلیف القضاء فیهم فقال ان الله سیهدي قلبک و
یثبت لسانک قال فما تعایت فی حکم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابو معویة قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابی البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الی اهل الیمن لا قضي بینهم
فقلت یا رسول الله لا علم لی بالقضاء فضرب یدیه علی صدري
و قال اللهم اهد قلبه و سدّد لسانه فما شککت فی قضاء بین
اثنين حتی جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روی هذا
الحديث شعبه عن عمرو بن مرة عن ابی البختري قال اخبرني
من سمع علیا و ابوالبختري لم یسمع من علي هذا (ن - شیئا) *

۲۵ — انبانا احمد بن سلیمان الرهاوي قال حدثنا یحیی

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه مانده شدم در حکم کردن هنوز
۲۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت (و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابی بختري
از علی (خ . و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم ای پیغمبر خدا
فیست علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود ای بار خدایا هدایت کن دل علی را و محکم کن زبان علی
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه نشستم در مجلس
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو
پسر مرة از ابی البختري گفت ابو البختري خبر داد مرا انکس که شنیده
علی را و ابو البختري نشنیده از علی این حدیث را (ن - چیزی را) *

۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش
المعتمر عن علي (نه قال بعثني) رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
اناشاب فقلت يا رسول الله تبعلني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (من) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۴۰ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب
از حاش معتمر از علي (خ - ر) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د - خ -
ه -) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می
فریسی مرا و حال آنکه من جوان ام طرف قوم که صاحب منها اند تا
اینکه حکم کنم در میان اوشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دست مبارك خود را بر میقه من پستو فرمود تحقیق خدا شتاب است
که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو ای علي
و تنبیه نشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس نه حکم کن در میان آن
هر دو تا اینکه بشنوی تو از دیگر چنانکه می شنوی (ن - شنیدی) از
اول پس تحقیق تو و تنبیه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد بر بی تو
حکم کردن گفت علي برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هنوز

احتمال علی ابی اسحاق درین حدیث است

۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ عَنْ عَلِيِّ رَضَ
 قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ فَقُلْتُ إِنَّكَ تَبْعُنِي إِلَى قَوْمٍ
 أَسْنُ مِنْهُمْ لَا قُضَى بَيْنَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَتُثَبِّتُ لِسَانَكَ *
 وَرَوَاهُ شَيْبَانُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَنْشَلٍ عَنْ عَلِيِّ رَضَ *

۴۷ — أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ زُكْرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي
 مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْوِيَةُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ شَيْبَانَ عَنْ أَبِي
 إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَنْشَلٍ عَنْ عَلِيِّ رَضَ قَالَ بَعَثَنِي (رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) إِلَى الْيَمَنِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَبْعُنِي إِلَى شَيْخٍ
 ذَوِي اسْتِثْنَاءٍ وَأَنَا أَخَافُ أَنْ لَا أَهْبِيبَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيُثَبِّتُ
 لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ *

یعنی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از
 حارثه پسر مضرب از علی (خ. و) گفت علی رَضَ فرستاد مرا پیغمبر خدا
 (ع. و. خ. ل. م. و) پسری یمن پس گفتم تحقیق تو موافقی مرا
 طرف قوم که در امر زیادتراند از من فاته حکم کنم در میان اوشان پس
 گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا
 و ثابت خواهد داشت زبان ترا و روایت کرد این حدیث را شیبان از ابی
 اسحاق از عمرو پسر حنشلی از علی (خ. و) *

۴۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحیی گفت حدیث کرد
 مرا محمد پسر علاء گفت محدث حدیث کرد ما را معویه پسر هاشم از شیبان
 از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشلی از علی (خ. و) گفت علی رَضَ فرستاد
 مرا پیغمبر خدا (ع. و. خ. ل. م. و) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
 تحقیق تو موافقی مرا طرف مردم پیرها صاحب منما و تحقیق من خوف
 میکنم اینکه نه صواب کنم گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
 خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا *

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا (ن - غیر) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لنفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شاعة في المسجد فقال (رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك 'ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايلكم والله ما سدنته ولا فتحتّه و لكن أمرت بشيئ فاتبعته *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د.خ.ل.ص.ع) حکم کرده شدم به بند کردن دروازه انگر (ن - سواء) دروازه علی را

۳۸ — خبر داد ارا محمد بن بشار بن دار بصري گفت محمد بن جعفر گفت کرد مارا محمد بن جعفر گفت بنو جعفر حدیث کرد مارا عرف بن ميمون از ابي عبد الله از زيد بن ارقم (د.خ.و) گفت زيد بود براي چند اشخاص از اصحاب نبی (د.خ.ل.ص.ع) دروازه هاي شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د.خ.ل.ص.ع) بسد کنید این دروازه ها را مگر دروازه علي پس تلقیم کردند درین مردم پس اسناد پیغمبر خدا (د.خ.ص.ع) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت انحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علي رض پس گفت دروي گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بپیچی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول المصنف ما انا ادخله و اخرجکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عبیدة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عنده قوم جاوس قد دخل علی (۵۰) فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ - انبانا احمد بن یحیی الكوفي الصوفي قال حدثنا

این ذکر فرمودن نبی (ص - خ - م) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۳۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عبیده از عرو پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (ص - خ - م) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با همدیگر ملامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جز این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف انحضرت پس فرمود انحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را *

گفت ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی *

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابي
 وقاص فقلت هل سمعت لعلي عنقبة قال كذا مع رسول الله
 صلعم في المسجد فنودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عمه فقال
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا ادرت باخراجكم و لا باسكان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتي
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا فتحتها
 و لا اذا سدتها و لكن الله فعل ذلك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد ما را اسرائيل از عبد الله
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدن مكه را پس ملاقات كردم
 سعد پسر ابي وقاص را پس گفتم ايا شيعه اي براي علي صنفت را گفت
 سعد بودم همراه پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) در مسجد پس ندا نرده شد
 درميان ما شب را نانه بيرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پيغمبر
 خدا (د. خ. ل. م.) و آل علي پس بيرون آمديم پس هرگاه صبح شد
 آمدن نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت اي پيغمبر خدا خارج كردي
 قوتباران خود را و عموهای خود را و ماكن گردانيدي تو اين طفل را پس
 گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) نه من حكم كردم بخارج كردن شما و نه
 يماكن كردن اين طفل تحقيق خدا او حكم كرد به او * گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقيق عباس
 آمدن نبي را (د. خ. م.) پس گفت بندي تو دروازه های ما را مگر
 دروازه علي را پس گفتم نه من كشاده كردم او را و نه من بند كردم او را و
 لكن خدا كرد اين را * گفت ابو عبد الله پسر شريك نيست مثل اين مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا يعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبي لمعلم فقال سددت ابوابنا الا باب علي
فقال ما انا فتححتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سمعتني قال حدثنا
عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سمعتني قال حدثنا
عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهيب بن ابي كريمة

هر حديث و حرب بن مالك نمي شناسم او را و نه ميشناسم عبدالله بن
رقيم را در روايت كردن از سعد تحقيق عباس آمد نبي را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بنده كودى دروازه هاى ما را مگر دروازه علي را پس گفت نه من
نكشاده كرده ام او را و نه من بند كرده ام آنها را لكن خدا كره اين را *

۴۱ — خبر داد مرا زكريا بن يحيى سمعتني گفت زكريا حديث كره
مارا عبدالله بن عمر گفت گفت عبدالله حديث كره مارا اسباط از فطر از
عبدالله بن شريك از عبدالله بن رقيم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مكررة زكريا بن يحيى گفت زكريا حديث كره
مارا عبدالله بن عمر گفت عبدالله حديث كره مارا اسباط از فطر از
عبدالله بن شريك از عبدالله بن رقيم مثل او حديث كه گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زكريا بن يحيى سمعتني گفت زكريا حديث
كره مارا عبد الله بن عمر گفت عبد الله خبر داد مارا محمد بن وهيب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي ملیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله معلم بابواب المسجد فحدث الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — ابنانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلۃ امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — ابنانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریم حرانی گفت محمد بن مسکین گفت ما را مسکین گفت مسکین حدیث کرد ما را شعبه از ابی ملیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ. و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام *

۴۴ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد بن حماد گفت یحیی بن حماد گفت یحیی حدیث کرد ما را ابوالوضاح گفت حدیث کرد ما را یحیی گفت یحیی حدیث کرد ما را عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد سوائی دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را دایره و نبود برای او راه سوائی آن مسجد *

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی پسر ابی طالب است بزرگ
کنده خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد ما را بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد ما را

ابن سلیمان قال حدثنا حبيب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص (رض) قال لما غزى رسول الله صلعم غزوة تبوك خلف عليا بالمدينة فقالوا فيه مله و كره صحبتته فتبع على النبي صلعم حتى لحقه في الطريق و قال يا رسول الله خلفتني بالمدينة مع الزراري و النساء حتى قالوا فيه مله و كره صحبتته فقال له النبي صلعم يا علي انما خلقتك على اهلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي *

۴۶ — انبانا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن

جعفر و ار پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ. و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در علی رض ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس تابع شده پیغمبر را (د. خ. ل. م.) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت ای رای از نبی (د. خ. ل. م.) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ایا راضی نمیگویی اینکه باغی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من *

۴۷ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ. و) تحقیق نبی

بن المصیب عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ ان النبی علیہ السلام قال
لعلی رضی الله عنہ انی بمنزلہ ہارون من موسی *

۴۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال انبانا ابو مصعب بن
الدراردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المصیب انه سمع
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ يقول ما قال رسول الله صلعم لعلی اما
ترضی ان تكون منی بمنزلہ ہارون من موسی الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدراردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المصیب عن سعد رضی الله عنہ قال
لما خرج رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي رضي الله عنه يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالم فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلہ ہارون من موسی الا النبوة *

برو سلام گفت مای را (خ و) تو از من بمنزلہ ہارون است از موسی *
۴۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت: زکریا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر دراردي پسر صفوان تمیمی از سعید پسر مصیب تحقیق او
شنید سعد پسر ابی وقاص را (خ و) می گفت آنچه که گفت پیغمبر
خدا (د - خ - ل - م -) مای را آیا رضی نمی شوی اینکه باشی تو از من
بمنزلہ ہارون از موسی مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقیق درآوردی حدیث کرد درآوردی ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعید پسر مصیب از سعد (خ و) گفت هرگاه بیرون آمد پیغمبر خدا
(د - خ - م -) طرف موضع تبوک بیرون آمد علی (خ و) سعی میکند
و شتاب میبرد پس آنحضرت پس بکاؤ گرفته کرد و گفت ای پیغمبر خدا
ترک کردی تو مرا (ن - ایا میگذاری مرا) همراه پس ماندگان پس
گفت آنحضرت (د - خ - ل - م -) ای علی آیا را نمی شوی اینکه باشی
تو از من بمنزلہ ہارون از موسی مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — اخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد
الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر
عن سعيد بن المسيب عن سعد بن عبد الله عن رسول الله صلعم قال لعلي
التي مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي •

۵۰ — اخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد
بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد
بن المنکدر قال سعيد بن المسيب اخبرني ابراهيم بن سعد انه
سمع ابا سعد رضى وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضى اما ترضي ان
تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي • قال سعيد فلم
ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيعي حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری
گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از
سعيد بن مسيب از سعد (خ - و) و تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -)
گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبي بعد من •

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا
احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از
محمد بن منکدر گفت سعيد بن مسيب خبر داد مرا ابراهيم بن سعد تحقیق
او شنید پدر خود سعد را (خ - و) و او میگفت گفت نبي (د - خ - ل - م -)
علی را (خ - و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی
مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد • گفت سعيد پس نه راضی
شدم تا اینکه آمدن سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیز

انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن الحمي فقلنا هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و اشار الى اذنيه و الا فسمكتا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي بن زكريا عن سعد علي بن زيد بن جندعان *

۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الهوارب قال حدثنا حماد بن زهد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشفاه ذلك سعدا فاتيت فقلنا ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مارا برین یعنی بر فضیلت ملی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ایاشنیدی تو پیغمبر خدا (د - خ - م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس گفتگ (کر) باد هر دو گوش من هراینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را رد و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جندعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا ابن ابي الهوارب گفت بن ابي الهوارب حدیث کرد مارا حماد پسر زید از علي پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزلت هارون است از موسی مواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافه پرسم این حدیث را سعد را پس

هديثه حدیثي به عنك عامر فادخل امبعیه فی اذنيه و قال
سمعتہ من رسول الله صلعم و الا فمکتا * و قد روی هذا الحدیث
شعبة عن علي بن زید فلم يذكر عامر بن سعد *

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين
بن سكن قال حدثنا شعبة عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن
المسيب يحدث عن سعد بن (رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان
تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت
فسالته بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان
احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر
عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

أصم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا باں حدیث از نو
عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هو دو گوش خود و
گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د • خ • م) و اگر چنین نبود
پس گدگ (کر) یاد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را
شعبة از علي بن زید پس نه ذکر کرد عامر پس سعد را •

۵۳ — خبر داد مرا محمد بن وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا
مسكين بن سكن گفت مسكين حدیث کرد مرا شعبة از علي بن زید گفت
علي شنیدم سعيد بن مسيب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا
(د • خ • م) گفت علي را ایا راضي نمي سوي اينکه باشي تو از من بمنزلة
هارون از موسى پس گفت ملي ربه اول آنکسي ام که راضي شدم پس پرسیدم
سعد را بعد حدیث کردن سعيد ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این
حدیث از ان حضرت • گفت ابو عبد الرحمن نمي دانستم تحقیق کسي تابع
عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد بن منکدر از سعيد
پس مسيب از ابراهيم بن سعد بر اينکه تحقیق ابراهيم پسر سعد تحقیق
روایت کرد این حدیث را از پدر خود •

۵۳ — ابناننا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعنبي ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابناننا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكانة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن و قد روي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه من غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی (ه - خ - ل - م) تحقیق او گفت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۶ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادي گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زید پسر مكانه از ابراهیم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنیدم یحیی بن خدا را (ه - خ - م) میگفت علي را (خ - و) و قتیكه خلیفه کرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ایا نه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای اینست که نیست نبی بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقیقی روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

٥٥ — إنبانا محمد بن المثنى قال حدثنا أبو بكر العنقي قال حدثنا بكير بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد يقول قال معوية لسعد بن أبي وقاص ما يمنعك أن تصيب ابن أبي طالب قال لا أسبه ما ذكرت ثلثا قالهن (رسول الله صلعم لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم لا أسبه ما ذكرت حين نزل عليه الوحي و أخذ عليا و ابنه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلي و اهل بيتي لا أسبه ما ذكرت حين خلفه في غزوة تبوك و قال علي خافتني مع النساء و الصبيان فقال أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسو مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حدیثی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکر پسر مسمار گفت بکر شنبه مامر پسر سعد می گفت گفت معویه سعد پسر ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گوئی تو پسر ایطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گشایم اورا تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) درآینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درست است طرف من از قطار شدت سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت اورا تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران اورا و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت اورا تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد اورا در جنگ تبوک (ن -) که جنگ کرد آن حضرت آن جنگ را) و گفت علی رضی الله عنده کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای ایا راضی نمی شوی اینکه یاشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای نیست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
لاطين هذه الراية رجلا يحبه الله ورسوله و يحب الله ورسوله
و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال ابن علي
فقييل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عينيه
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
(ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نذرة از پس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر و قلتيكه
گفت پيغمبر خدا (۵۰ - ۶۰ م) هراينه هراينه خوام داه اين نيزه را
مرد را كه دوست مي دارد او را خدا و رسول او را دوست مي دارد خدا
و رسول خدا را و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) پس گردن بلند كرديم براي آن نيزه پس گفت انحضرت كجاست علي
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
طلب كنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
او پسترداد او را نيزه را پس فتح كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
او) گفت سعد پس قسم خدا است نه ذكر كرد علي را معويه بيكي حرف
تا اينكه خارج شد معويه از مدينه *

۵۷ — حديث كرد ما را محمد پسر بشار گفت حديث كرد ما را محمد
پسر شعبه ارحم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه كرد پيغمبر خدا
(۵۰ - ۶۰ م) علي را (ن - علي پسر ابي طالب را) در جنگ تبوك پس گفت
علي اي پيغمبر خدا خليفه ميكني مرا در زنان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النماء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي * قال ابو عبد الرحمن
خالقه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة
بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك
انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي
من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف
و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن
الدراردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء
اكنه تحقيق حال بين است كه نيست نبي بعد من * گفت ابو عبد الرحمن
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم
از عائشه دختر سعد *

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي
گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عائشه دختر سعد از سعد
تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي را در جنگ تبوك تو
از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شارب اينست
كه نيست نبي از بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد
دارنده تر است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت
كرد او را عائشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عائشه تحقيق (ن - از عائشه

(ن - عن ابیہا) ان علیا رضہ خرج مع النبی صلعم حتی جاء ثنیة الوداع یود من غزوة تبوک و خلف علیا فقال (ن - و علیہ یشکی و هو یقول) اتخافی مع الخوالم فقال له أما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی (ن - الا النبوة) *

اختلاف علی عبدالله بن شریک فی هذا الحدیث

۵۹ — اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شریک عن عبدالله بن (رقیم) الکیانی عن سعد بن ابی وقاص رضہ ان النبی صلعم قال لعلی ائت منی بمنزلة هارون من موسی * و رواه اسرائیل عن عبدالله بن شریک عن الحراث بن مالک عن سعد *

از پدر مایشه (گفت تحقیق علی (خ - و) بیرون آمد همراه نبی (د - خ - ل - م -) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی نمیشوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) *

این ذکر طاعت کردن علی عبدالله بن شریک درین حدیث است

۵۹ — خبر داد مارا قاسم بن زکریا بن دینار کوفی گفت حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن رقیم کیانی از سعد بن ابی وقاص (خ - و) تحقیق نبی (د - خ - م -) گفت علی را تراز من بمنزله هارون است از موسی * و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله بن شریک از حراث بن مالک از سعد *

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال (رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء وخلف عليا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت محبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا وله حاجة باي ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال علي رضه رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرافيل از عبدالله بن شريك از حرب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) جنگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو تدليل داشتي تو مرا يا مكروه داشتي تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس ندا و او از كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي بعد من گنت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) *

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت علی فقال لها وفیعی (وفیضی) هل عندک شیء عن والدک مثبتت قالت حدثتني أسماء بنت عمیس ان (سول الله صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی *

۶۲ — انبانا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علی رضه وهي ابنة ثمانین سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا و لكن اخبرنی (ن - سمعت) أسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله صلعم يقول یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی *

مراد می‌دارد عمرو از یحیی پرس سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی جهنی گفت موسی اعدام نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ثابت کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد ما را اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۶۲ — خیر داد ما را احمد پرس سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را جعفر پرس عون از موسی جهنی گفت دریافتم فاطمه دختر علی را (خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس رفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لكن خبر داد ما را (ن - شنیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من *

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابونعیم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذکر الاخرة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبدالله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حکیم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياوة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا نقلب على عقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حديث کرد مارا ابو نعیم گفت حديث کرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (ع . ه .) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان ايست که نيست نبی از بعد من *

ذکر برادر شهن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبدالله نيسابوري و احمد پسر حکیم اودي و لفظ حديث که بعد مذکور است برای محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث که احمد پسر عثمان نقل کرده اینجا بعينه مذکور نيست گفتند آن هردو حديث کرد مارا عمرو پسر طلحة گفت عمرو حديث کرد مارا اسباط از سماک از عكرمة از پسر عباس (ع . ه .) تحقيق علي بود که ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (ع . ه .) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يانت پيغمبر خدا يا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پايه های خود قسم خدا است و نه

بعد ان هذان الله و الله لكن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم لاقاتلن على (ن - لا تقاتلن عليه) ما قاتل عليه حتى اموت او اقتل والله اني لآخوه و وليه و وارثه و ابن عمه و من احق به مني *

۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رض يا اميرالمومنين لم ورتك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه شاهدهی دهند کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه شاهدهی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یابد یا قتل خواهم شد قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریبه او و وارث او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر بآن حضرت از من *

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از ربيعة پسر ناجد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر ابي طالب را (خ - و) ابي امام المومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سواى عم خود را گفت علي جمع کرد پیغمبر خدا (د - خ - م) یا گفت علي طلبید (ف) پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك اثار را از طعام گفت علي رض پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) — شك راوی حدیث است که حضرت علي اقط جمع فرمود یا لفظ دعی

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
بغمرة فشربوها حتى دروا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
الناس عامة و قد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبالي عني
على ان يكون اخي و صاحبي و وراثتي و وزيري فام يقم اليه
احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
الثالثة فصر بیده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

هکم شدند و باقی ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستر طلپید آب را پس
نرسانیده پسوان عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا
که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
نوشیده شد (†) پس گفت آن حضرت ای پسوان عبدالمطلب تحقیق
من فرستاده شده ام از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
تحقیق دیدید شما ازین آیت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
بیعت میکند مرا بر اینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
و وزیر من پس نه اسناد طرف آن حضرت کسی پس اسنادم طرف آن
حضرت و بوندم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستر فرمود سه
دفعه هر بار این اسناد میدهم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هودو
دست من پستر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
است پس بـجب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را سرای غم خود •

(†) — لا تجا شک راویست که علی رضی الله عنہ لم یمس فرمود یا لفظ لم یشرَب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول
انا عبد الله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم علي مني و انا منه

۶۷ — انبانا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن
(ن - و هو ولي و ولي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبانا احمد بن سليمان قال (ن - و قال اخبرنا زيد

۶۹ — خبر داد ما زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را عثمان
گفت عثمان حديث کرد ما را عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد ما را
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ - و) بر منبر ميفرمود من يده خدا (او برادر رسول اوام)
اين ذكر فرمودن نبست (د - خ - و) علي از منست و من از اوام
۶۷ — خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از زيد
مرشك از مطرف پسر عبد الله از عمران پسر حصين (خ - و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د - خ - و) تحقيق علي از منست و من
از اوام و او ولي هر مومن است *

اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين هاست

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث کرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رض) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد (المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *)

۶۹ — انبانا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق [ن] - گفت احمد خبر داد مارا زيد پدر حباب گفت زيد حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحاق (گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پدر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميفرمود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايسقاده شد علي اينجا پس حديث کرد مرا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي را تو از منست و من از توام . روايت کرد آن حديث را قاسم پدر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي .

۶۹ — خبر داد مارا احمد پدر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم و او پدر يزيد هرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسراييل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم و هاني بن هاني (عن) علي (ع) قال لما صدرنا من مكة اذا بنت (ن - ابنة) حمزة تنادي يا عم يا عم فتناولها علي (ع) و اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن - اخذتها) و هي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة اخي فقضى بها (سول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني از علي (ع) و) گفت علي هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای عمو من اي عمو من پس رسید او را علي (ع) و گرفت او را پس گفت علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک تو هست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرنده او ام (ن - گرفتم او را) و این دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من است و گفت زيد دختر برادر من است پس حكم كرد بان دختر پیغمبر خدا (ع) را (ن -) برای خاله او فرمود خاله بمنزله مادر است و گفت علي را تو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدي خلقت و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است (ن - دوست كرده شده ما هستي) *

ذکر قول النبی صلعم علی کنفشی

۷۰ — انبانا العباس بن محمد الدوری قال حدثنا اخنوخ بن حراب قال حدثنا یونس بن ابی اسحق عن زید بن یزید عن ابی ذر رضی قال (قال) رسول الله صلعم لینهتم بنو کعبه او تبعثن الیهم رجلا کنفشی یتقدم فیهم امری فیکتل المتانلة ویحیی الذریة فما راعنی الا وکف عمر فی حجرتی من خلفی قال من تعانی قال (ن - قلت) ما ایاک اعانی و لا عاحبک قال فمن تعانی قال خاصف النعل قال و علی یخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د - خ - ه) علی سنان ذات
من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مارا آخری پسر حراب گفت آخری حدیث کرد مارا یونس پسر ابی اسحق از زید پسر یزید از ابی ذر (د - خ - و) گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه - و) هراینه هراینه باز خواهد ماند پسران و کعبه که قبیلۀ کفار عرب بود یا هراینه هراینه خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بندی خواهد کرد ذریه آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمربند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میدادی فرمود انحضرت نه ترا مراد میدارم نه صاحب ترا گفت عمر من خطاب پس کدام کس را مراد میداری گفت (ن - گفتیم) انحضرت در زندقه پای پیش را گفت عمر فاروق و علی میدوزد پای پیش را و حضرت علی کناره پای پیش انحضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلی انت صفیی و ائمنی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابي عمرو ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن عیین عن ابيه عن ابي ربه قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صبی و ائمنی *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و اعلی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد و الا حدثنا حدیثا حماد بن سلمه عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

ابن ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) علی را (خ. و.)

تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خیر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خیر داد مرا پسر ابي عمرو و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابي عمرو و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزيز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (خ. و.) گفت علی رضه فرمود دبی (د. خ. ل. م. م.) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

ابن ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) نه ادا خواهد کرد از طرف

من بگر من یا علی

۷۲ — خیر داد مرا بشاره گنت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سلمه از سماک پسر حرب از انس (خ. و.) گفت انس فرستاد نبی (د. خ. ل. م. م.)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني وانا منه ولا يودي عنى الا انا او على *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پسر طلبيد انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لايق است اينكه رساند اين سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبيد انحضرت علي را پس داد او را آن سورة براءة را * ۷۳ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان گفت احمد حديث کرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من يا علي *

اين ذکر و جمع. بان فرمودن نبي (د. خ. ل. م) همراه علي (خ. د)

۷۴ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حديث کرد ما را عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حديث کرد ما را حماد پسر سلمة از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبي (د. خ. ل. م) به سورة براءة همراه ابي بكر پسر طلبيد انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لايق است اينكه برد اين سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبيد علي را و داد او را آن سورة را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراد عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 ينيع عن علي بن ابي اسحاق عن رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان اهل مكة قالوا يا رسول الله انزل في شيء قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه اذا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر
 قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلى الله عليه و آله ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
 مارا ابو نوح فراد از یونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر ینيع از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (ع. ه. ل. -) فرستاد سورة براءة را طرف اهل مکه همراه
 ابي بکر رضی الله عنه و آله را و ابراهیم را و ابراهیم را و ابراهیم را و ابراهیم را
 پس بفرستاد اهل مکه گفت حضرت مرتضی علی پس لاحق شد
 ابي بکر صدیق را و گرفت کتاب را از او گفت علي رضی الله عنه باز گشت ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه و حال اینکه او میخواست و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق
 اي پیغمبر خدا ایا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت نه مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اینکه رسانم آن کتاب را من یا مکه از اهل بیت من
 ۷۶ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله
 پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شریک
 از عبد الله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (ع. ه. ل. -)
 ابا بکر صدیق را به سورة براءة تا اینکه و تئیکه بود او در بعضی راه فرستاد

كان ببعض الطريق (رسل عالياً فآخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر علي الحج فاتيانا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصدح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر نسمع الزروة خلف ظهره فوقف علي (ن - عن) التكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره را از ابوبکر و پسر سیر کرد علی مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (د -
خ - ه) تحقیق آن سوره براءة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از منست *

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خدا اندم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جریج گفت ابي جریج
حدیث کرده مرا خدا را پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (خ - و)
تحقیق نبی (د - خ - ل - ه) و قتیکه رجوع فرموده آنحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکان است فرساده آنحضرت انا بکر را بر جیح پس اقبال کردیم همراه
ابوبکر صدیق تا اینکه وقتیکه بودیم در حبج که نام موضع است آذان ده
ابوبکر صبح را (ن - ذ - ذ - ی - ص - ی) پسر قائم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر
نهاز گوید پس شنید ابوبکر آواز کردن شکر پس پشت خود پس توجع کرد بر

فقال هذا زعوة نائمة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن- رسول الله) صاعم في الحج فلعله ان يكون رسول الله صلعم فنصلي معه فاذا عاي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ازسلفني (رسول الله صاعم ببراءة اقرأنا على الناس في موسم الحج) موافقا بحج (فقدمة مكة فلما كان قبل التريه وبمقام قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شتر پيغمبر خدا است (د- خ- ل- م) هراينه تحقيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) درحج پس شايد كه از مردم آينده اينكه باشد او پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شتر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است كزبت حضرت علي نه بلكه رسول هسقم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) نه سورة براءة خواندم خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكة را پس هركاه كه شد پيش روز ترويه بيك روز يعني هشتم ذي حجة استفاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حديث كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه وقتيكه فارغ شد ابوبكر استفاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا پسر بديرون آمديم همراه ابوبكر تا اينكه وقتيكه شد روز عرفة پوخواست ابوبكر پس خطه خواند در مردم پس حديث كرد آنها را از افعال و اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استفاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هركاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نحرهم و عن مناسكهم فلما فرغ
قام علي ققرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
الاول قام ابو بكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام ققرأ علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليا فليعلمني (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد

قال اخبرنا ابو عروانة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
صائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال له رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث كره ایشان را از روان
شدن ایشان كه از عرفات بسوی ماب و از قرباني كردن ایشان و از اعمال
و اعمال حج ایشان پس هرگاه كه فارغ شد ابو بكر صديق استقاده شد
مرتضى علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كره او را پس
هرگاه كه شد روز اول بارگشتن حاجيان يعني روز دوازدهم استقاده شد
ابو بكر پس خطبه خواند در مردم پس حديث كرد ایشان را چگونگی باز
ميگردند و چگونه می اندازند سنگ ریزه ها را پس تعليم كرد ایشان ر
اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه كه فارغ شد ابو بكر رض استقاده شد
علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا *

ابو بكر ذكر فرمودن نبی است (د - خ - ه) انكس كه بنشم دست

او پس علی است (ن - پس این است) دست او

۷۸ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حديث كرد ما را

صديق پسر حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو عروانة از سليمان گفت سليمان
حديث كرد ما را حبيب پسر ابي - كب ابي الطفيل از زيد پسر ارقم
(د - ه) گفت زيد هرگاه رجوع كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) از حج
واع و رخصت فرمود انحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نكره

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکتم فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تختلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رضه فقال من کفتم ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزیّد سمعته من رسول الله صاعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عینیّه و سمعته بأذنیّه *

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العرقی الکوفی) قال حدثنا ابو معاویه قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد انحضرت غدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن صبر پس ایستاده کرده شد پستق فرمود گویا که من تحقیق طالبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هر دو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هر دو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پستق فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست هر مومن ام پستق گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست دوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتیم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ن - م) گفت زید نبود در درجات کعبی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۴ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابو معاویه گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی یزیده] (ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة (ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة)
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا
 رضى فلما رجعنا سألنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم فاما انا شكوت و
 لما شكاه غيروي فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا)
 فاذا رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر ف قال من كنت وليه فعلي وليه *
 ۸۰ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم بن سعيد بن جبير عن ابن
 عباس رضى قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوت الي

پسر عیبر از پسر بريدة) از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د - خ
 ل - م) در پاره از لشکر و عامل کرد بر ما علي را (خ - و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علي مرتضی را پس اما من شکایت کردم علي را و هرگاه که
 شکایت کرد علي را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم علي مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بدم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د - خ - ل - م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علي هست دوست او .

۸۰ - حدیث کرد ما را محمد پسر عذابی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عیینة از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (خ - و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بريدة گفت بريدة فرستاد مرا نبي (د - خ - م) همراه علي رضى طرف
 یمن پس دیدم همراه او بدی را (ن - از علي بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علي را طرف نبي (د - خ - ل - م) پس بلند کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علي است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرجع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاه فعلي * و لاه *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الملك بن ابي عيينة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جابر [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا علي اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع علي رضي الى اليمن فرأيت منه جفوة فقد سمت علي النبي صلعم) فذكرت عليا رضي فنقصته فجعل رسول الله صلعم يتغير وجهه و قال يا بريدة اسمت اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان سعدا قال قال (سول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پدر ابي عيينه گفت عبد الملك حديث کرد مارا حکم از سعيد پدر جابر [از پدر عباس (خ - و) گفت پدر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد نبي (د - خ - ل - م) علي را بر يمن] (ن - از پدر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم همراه علي (خ - و) سوی يمن پس ديدم ازو پدي را پس آمدم فديک نبي (د - خ - ل - م) پس ذکر کردم علي را (خ - و) پس نقصان بيان کردم اورا پس شروع کرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تغيير مي فرمود روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ايا نيسم بهتر به مرغان از ذات هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس علي است دوست کرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پدر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر پدر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پدر داود از عبد الواحد پدر ايمن

۸۳ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
عوف عن میمون بن ابی عبدالله رضه قال قال رسول الله صلعم
من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۴ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
میسون بن ابی عبدالله قال قال زید بن ارقم رضه قال رسول الله
صلعم فحمد الله واثني عليه ثم قال الحتم تعلمون اني اولی
بكل من و مومن من نفسه قالوا بلى نشهد لانك اولی بكل
مومن من نفسه قال فاني من كنت مولاه فهذا مولاه و اغذی علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبدالله النیشاپوری و
احمد بن عثمان بن حکیم والا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا
از پدر خود تحقیق سعد گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۱۰) آنکس
که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او *

۸۶ — خبر داد مارا قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا
پسر ابی عدی از میمون بن ابی عبدالله گفت پسر ابی عبدالله (د. خ. ل. م. ۱۰) گفت گفت
پیغمبر خدا (د. خ. م.) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او *

۸۷ — خبر داد مارا قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا
پسر ابی عدی از میمون بن ابی عبدالله گفت پسر ابی عبدالله گفت زید
پسر ارقم (د. خ. و) استفاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۱۰) پس شکر
کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می دانید تحقیق
من بهتر ام بر مومن و مومن از ذات او گفتند مردم آری شاهد می
دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من
آنکس که باشم دوست داشته شد او پس اینست دوست داشته شد او
و گرفت انحضرت ص است علی را *

۸۸ — خبر داد مارا محمد بن یحیی بن عبدالله نیشاپوری و احمد
بن عثمان بن حکیم گفتند این مردو حدیث کرد مارا عبید بن موسی

هاني بن ايوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن الحنفی قال حدثنا محمد قال حدثنا شعبه بن ابی اسحق قال سمعت سعید بن وهب قال قام خمسة اربعة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابی اسحاق قال حدثني سعید بن وهب انه قام معا يليه ستة و قال زين بن يزيع و قام معا

گفت عبيد خبر داد عمارا هاني پسر ايوب ز طلحة ايامي گفت حديث كود مارا عمير پسر سعد تحقيق او شنيد علي را و حال آنكه او سوال ميكرد در مكان - وای مسجد کدام مرد شاید پیغمبر خدا را (د - خ - م) می فرمود آنکس كه باشم دوست داشته شد او پس علي است دوست داشته شد او پس ایستاده شد پا را ده كس پس شهادت دادند كه شنیده ایم *

۸۶ — خبر داد مار محمد پسر حنفی گفت محمد حديث كرد عمارا

محمد گفت محمد حديث كرد مارا شعبه پسر ابی اسحق گفت پسر ابی اسحاق شاید سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد زنج یا نش از اصحاب فني (د - خ - ل - م) پس شاهدي دادند تحقيق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت آنکس كه باشم دوست داشته شد او پس علي است دوست داشته شد او *

۸۷ — خبر داد عا را علي پسر محمد پسر علي قاضي مصيصه گفت علي حديث كرد عمارا خلف گفت خلف حديث كرد عمارا اسراييل از ابی اسحاق گفت ابی اسحاق حديث كرد مرا سعید پسر وهب تحقيق شان اینست كه ایستاده شد ارا نجیب كه حنبل بود جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر

یا ای نبی سَنَّة فُشِدُوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت
مولا فعلي مولا *

۸۸ — اینجا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يثيع قال سمعت علي بن
ابي طالب رضي عنهما يقول: ائني منذر انكوفة ائني منشد الله (جلا لا انشد
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول
من كنت مولا فعلي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سَنَّة من جانب المنبر و سَنَّة من الجاذب الاخر ان - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا (رسول الله صلعم) يقول ذلك * قال
شريك فقلت يا ابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضي عنهما يحدث

یثیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف مرا شش مرد پس شاهده
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ه -) می گفت
آنکس که باشم دوست کرده شد او پس علی است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد مارا عمران پس
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شریک گفت شریک حدیث کرد مارا
اسحاق از زید پس یثیع گفت زید شنیدم علی پس ابی طالب را (خ . و)
می گفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهنده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (ه . خ . ل - ه) این شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(ه . خ . ه -) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شد او پس علی است دوست کرده شد او ای بار خدایا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علی را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهده
دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل - ه) میفرمود
این را * گفت شریک پس گفتم ابي اسحاق را اینا شنیدی تو براء و حر
عازب را (خ . و) حدیث می برد این حدیث از پیغمبر خدا گفت ابو اسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن

ان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذكر قول النبي صلعم علمي ولى كل مؤمن من بعدى

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر يعني ابن سليمان عن [يزيد عن مطرف] (ن) -

يزيد الرشك عن مطرف [بن عبد الله عن عمران بن حصين

رضه قال بعث (ن - جهز ؛ رسول الله صلعم جيشا و استعمل عليهم

علي بن ابي طالب رضه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا

عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا

لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان

المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فصلموا عليه

آری گفت ابراهيم الرحمن عمران بن ابي الواسطي نيست قوي در حديثه

ابن ذكر فرمودن نبی است (د - خ - ل - م) علی ولی

بر مؤمنانست از پس من

۸۹ — حديث کرد مارا احمد پسر شعيب دغت احمد خبر داد مارا

قتيبة پسر سعيد گفت قتيبة حديث کرد مارا جعفر بن سليمان پسر

عبدالله از عمران پسر حصين (خ - و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده

کرد) پيشمر خدا (د - خ - م) لشکرها و عامل کرد بر اوشان علي پسر

ابي طالب را (خ - و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسيد کنيزك

را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب

پيشمر خدا (د - خ - ل - م) پس شکایت خواهم کرد برو (ن - خبر

خواهم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علي) و بودند مسلمانان

و تقيکه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پيشمر خدا (د - خ -

ل - م) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى بحالهم فلما قدمت الحربة فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله ا لم تر ان علي بن ابي طالب منع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو ولي كل مؤمن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم على وليكم مرتضى (ن - من بعدى)

۹۰ - (حدثنا) (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانواده خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی بود سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ایما نمی بینی تحقیق علی پس بی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزی گرفته پس روی گردانید از او پیغمبر خدا (د - خ - ل - -) پس ایستاده شد دوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د - خ - ل - -) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارك آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است از پس من •

ذكر فرودن می است (د - خ - ل - -) علی دوست

شما است بر پسنیده (ن - از پس من)

۱۰ - خبر داد مارا احمد بر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبدالله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى الیمن مع خالد بن الولید و بعث علیا علی جیش
 آخر و قال ان التقیما فعلی کرم الله وجهه علی الناس و ان
 تفرقتما فکل واحد منكما علی حدة فلقینا بنی زبید من اهل
 الیمن و ظهر المسلمون علی المشرکین فقاتلنا المقاتلة و سبينا
 الذریة فاصطفی علی جاریة لنفسه [من ابي] (ن - منهن)
 فکتب بذلك خالد بن الولید الی النبی صلعم و امرني ان
 اتل منه قال فدفعتم الکتاب الیه و نلت من علی رضه فتغیر
 [وجهه ای النبی صلعم فقلت هذا کان العاین بعثتني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (ص . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضي الله
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات اورا سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حدة است پس
 جنگ کردیم بنی زبید را که فیصله از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بنده کردیم ذریه
 آنها را پس چید علی رض کنیزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (ص . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا اینکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رايي پس دفع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (ص . خ . و) پس متغیر شد
 [روی مبارك اداي نبی (ص . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرستاداری او

رجل و الزمناى بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله
صلعم لى لا تقعن ! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين)
يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدى *

ذكر قول النبى صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد
الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال
حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي
قال دخلت على ام سلمة (رض) فقالت اتسب (رسول الله صلعم)
تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله
صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگوار فرستاده شده ام باز چیز پس گفت پیغمبر خدا
(د . خ . م) مرا البته تافقی قرای بریده [(ن - رری) مبارک پیغمبر
خدا (د . خ . ل . م) و فرموده بدگوئی کن (در علی پس تحقیق
علی از دست و من از علی ام و اردوست شما است پس من *

ابن ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عباس
پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی
حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل
شدم بر ام سلمه (د . خ . و) پس گفت ام سلمه یا زبون میگوئی پیغمبر
خدا را (د . خ . م) فرمود کنیده گفتم پاک است خدا یا پناه
خدا بکلمه او شك راری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو
مید الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م)
می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الله بن واصل بن عبد الله الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة) قال رأيت سعد بن مالك رضي الله عنه فقال ذكر لي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعنك سببته قلت معاذ الله دال لا تسبه فلو رضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي (ن - الكيال) قال حدثنا مصعب بن

۹۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبد الله گنت شقيق حديث كرد مارا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عهقة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پي گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه شقيق شما مراينه سب مي كند علي را پس گفتم تفتيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي اورا گفتم پناه طلبيده شد بخدا ازين گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اكر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خراهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا (د - خ - و) رغيبت كنانيدم در دوستي او و ترسانيدم در دشمني او *

۹۵ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادى جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطر (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر
(ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
(ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان رسول الله صلعم
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اراي بالمومنين من انفسهم
و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارم (رض) فاخبرته فقال وما تذكر
اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم والمفط لا يي دارد *

مصعب پس مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطر پسر خليفة از ابي
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوی مسجد
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . -) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
انچه که شنيد پس اينقاد شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر
خدا (د . خ . -) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق
من بهتر ام مومنين را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت اينقاد
بود پستو گرفت دست علي را پس گفت اينکس که باشم دوست کرده شد
او پس ملي است دوست او ای الله دوست دار انکس را که دوست دارد
حلي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چیزی بود پس ملاقات کردم
زيد پسر ارقم را (د . خ . و) پس خبر دادم او را پس گنت زيد و چه
انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
(د . خ . -) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 (كزا) بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطيب فقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمها ثم
 قال هذا وايي و المودي عني وال اللهم من دالة و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من دالة و عاد الله) من عاده *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد) قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هدد بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد عن سعد (رض

۹۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا ابو
 عبد الرحمن ذكرىا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مارا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مارا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عائشة دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تمني كن من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گوشت انحضرت
 دوست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كننده است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارا و را *

۹۷ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هدد پسر خالد بصرى است از عائشة دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال الصتم تعلمون (ن - ن) الم تعلمون اني اولي بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها و قال من كنت مولاه (ن - ن) فهذا وليه و ان الله يوالي من ولاة و يعادي من عادات *

۹۶ — اذباذ احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار (ن - ن) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ غدیر خم رقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علي را پس خطبه خواند پس شكر گفت خدا! تعالى را و ثنا گفت بر او پسر گفت ايا نه شما ميدانيد كه تحقيق من بهتر ام شما از ذنباي شما گزشتند! راست گفتم اي پيغمبر خدا پسر گرفت دست علي را پس بلند كرد او را و گفت آنكس كه باشم دوست كرده شده او پس اين است دوست كرده شده او و تحقيق خدا دوست ميدارد آنكس را كه دوست داشت او را و دشمن دارد آنكس را كه دشمن داشت علي را *

۹۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد ما را يعقوب پسر جعفر پسر ابي كثير از مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را عائشه دختر سعد از سعد (خ - و) گفت سعد بوديم ما همراه پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه مکه و حال آنكه انصرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسيد انصرت غدير خم را توقف كرد مردم پسر باز گردانيد آنكس را كه پيشتر رفته بود و لاحق شد او را آنكس كه پس مانده بود پس هرگاه كه مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاتامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه *

ذكر الترفيب في حب علي و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبدالله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ای رسایدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شامدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را پستتر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانا تر است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس پیرداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را •

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوستی علی (ع. و)

و ذکردهای نبی است (د. و) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خیر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد مارا نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد مارا عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد مارا عبدالله پسر بريدة گفت عبدالله حديث کرد مرا پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا على بعض علي فبعث ذلك الرجل على خيل فصحبته و ما صحبتته الا على بغض علي فاصاب سبياً فكتب الي النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل الحبيي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فأتانا و رأسه يقطر فلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعت عليها فكتب و بعثني مصداً لكتابته الي النبي صلعم مصداً لما

گفت پدر من نبود (ن - نیافتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علی پس ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت این مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علی پس رسید آن مرد بنمی را پس نوشت آن مرد طرف نبی (۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰) اینکه فریاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و در بغدی کنیزک بود از بهتر بنمی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کنیز در خمس و پنجم حصه پسر پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کنیز در اهل بیت نبی (۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰) پسر پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کنیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال آنکه مرا و می چید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ای نمی یمنید کنیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰) پسر بدگوئی کردم آن کنیز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصدیق و راست ننهد ام کتاب او را طرف نبی (۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰)

قال فی علی فجعلت اقول علیه صدقا و یقول صدق فامسک بیدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عایا فقلت نعم فقال لی لاتبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخصم افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي (رض) قال عبد الله بن بریدة و الله ما كان في الحديث بينی و بین النبی صلعم غیر ابی *

۹۸ — (ابان) احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابی اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه فی الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیرخم

دران حالیکه تصدیق کنند و ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم بران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دارم و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است آن خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د - خ - ل - و) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ - و) گفت عبید الله پسر پریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د - خ - ل - و) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حريث مروزي گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند خدا ذات او را در جای برای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د - خ - ل - و) روز غدیرخم میگفت خدا (ن - و)

يقول [الله وليي وانا] (ن - ان الله ورسوله) ولي
المؤمنين و من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن يثيع (ن - مزيغ)
قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
(ن - ذي مري احب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
الحديث - رواه اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو ذي مري) *
۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و انكس
كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست اي بار خدا دوست دار
انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و
ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
گفت ابراهيم اسحاق پس گفت سعيد استاده شد) طرف پهلوي من شش نفر و
گفت زید پس يثيع از نزد من (ن - استاده شد) شش نفر و گفت عمرو
پس مرة و روحيه كرد حديث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست
ميدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن ميدارم انكس را كه
دشمن داشت علي را و روان كرد حديث را تا آخر رويت كرد او را اسرائيل
از ابي اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پس شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي
پس محمد پس علي گفت علي حديث كرد ما را خلف پس تميم گفت
خلف پس تميم حديث كرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد ما را
ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را در جای و را
هشصد قسم ميداد ياران محمد را (ده خه ل ه) كدام شما شنيد

يُنْشَد اصحاب محمد صلعم ايكم صنع رسول الله صلعم يوم غديرخم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم صنعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاه [فعلي] (ن - فان عليا) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كرييب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هاي [رض] (ن - كه) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النصة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د - خ - ل - ه) روز غدیرخم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق او شان هستند تحقیق شنیدند پیغمبر خدا را (د - خ - ه - ه) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد ما را ابو كرييب محمد بن علاء کوفي گفت محمد حديث کرد ما را معوية از اعمش از عدي بن ثابت از ذر بن حبيش از علي (د - ه) گفت قسم خداست چنین خدا که رويايیده دانه را و پيدا کرد جان را تحقیق شان اينست که عهد کرد نبي امي (د - خ - ل - ه) نه دوست خواهد داشت مرا يعني علي را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عبيد

الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبیش عن علي بن ابي حمزة قال عهد الي النبي صلعم انه لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن

عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي بن زر قال قال علي بن ابي حمزة النبي الانبي (ن - الامر الي) انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي بن

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل

پسر عهد الاعلى گفت واصل حديث كرد مارا پسر واصل كوفي گفت واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبیش از علي (خه و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د . خه .) تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا

فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت زر گفت علي تحقيق شان اينست كه هر كينه عهد كره نبي امي حكم را طرف من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین كه زد ان را پيغمبر خدا (د . خه .)
براي علي (خه و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناقد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى م ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقرنه من النبي
صلعم و ازرقه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن عبد الله بن مبارك مخزومي گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى حديث کرد مارا ابو جعفر مبارك
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناقد
از علي (خ. و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل کردند او را
به مرتبه چنين مرتبه كه نبود براى او •

اين ذكر علي، سر ابيطالب است بزرگ كند خدا ذات او را
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م)
و ذكر دوست شدن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د. خ. ل. م)

۱۰۵ — خير داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مارا
اسماعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل حديث کرد مارا خالد از شعبه

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
تولوا يوم التقى الجمعان فتأبى الله عليه ثم أصاب ذنبا فقتلوه
وسأله عن علي رضي فقال لا تتأمل عنه إلا ترى قرب منزله من
[(سوله)] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ - أخبرني أحمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن
العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن أبي
اسحق عن العلاء عن عمار قال سألت عبد الله بن عمر رضي فقلت
إلا تحدثني عن علي وعثمان قال أما علي فهذا بيته من بيت
رسول الله صلعم ولا أحدثك عنه بغيره وأما عثمان فإنه أذنس ذنبا
عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و أذنس فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابی اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان
گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا بر او پسر رسید گناه را پس
بقتل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علی (خ. و)
پس گفت پسر عمر به پرس ازو آیا نمی بینی نزدیک شدن مکان او از
پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) *

۱۰۶ - خیر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد ما را حسین گفت حسین حدیث
کرد ما را زهیر از ابی اسحاق از علاء از عمار گفت عمار پرسیدم عبد الله
پسر عمر را (خ. د) پس گفتم آیا نه حدیث میکنی از علی و عثمان گفت
عبد الله پسر عمر اما علی پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
(د. خ. -) و نه حدیث میکنم ترا از علی مروی آن حدیث زبدا که
ان حدیث در فضایل او کانی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد
بزرگ روز جنگ احد که روی گردانید پس بخنجه خدا گناه را از او
و گناه کرد در میان شما گناه خرد پس قتل کردید شما او را *

۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال اخبرنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضى و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقالوا على فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم في المسجد بيت غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولي يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - ه) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن ظرف نزديك شدن مكان او از نبي د - خ - ل - ه) نيست در مسجد خانه سوای خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد گناه بزرگ روى گردانيه روزيكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما او را *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد مارا [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر ايعن است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر ايعن) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
 فقال لا تسألني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
 الله صامع قال فاني ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

١٠٨ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني **علاء بن العلاء** بن **علاء** قال حدثنا **حسين بن عباس** قال حدثنا **زهير** قال حدثنا **ابو اسحق** قال سأل **ابو عبد الرحمن بن خالد** (قثم) **بن العباس** رضي عن ابن **ورث** عاي رضي رسول الله صلعم قال انه كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه **زيد بن ابي أنيسة** فقال **خالد بن قثم** *

از عطاء از سعید پرس عیدہ گفت سعید آمد مرد طرف پرس عمر پرس پرسید
 اورا از علی (خ. و) پرس گفت پرس عمر نہ سوال کن مرا از علی
 (خ. و) لکن نظر کن طرف خانگ او از خانہ های پیغمبر خدا (د. د)
 (خ. ل. د. د) گفت مرد پرس تصدیق من دشمن میدارم اورا گفت پرس
 عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ .

۱۰۸ - خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا
 هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حدیث کرد ما را حسین پسر
 عباس گفت پسر عباس حدیث کرد ما را زهیر گفت زهیر حدیث کرد ما را ابو
 اسحاق گفت ابو اسحاق پسر عید ابو عید الرحمن پسر خالد (نهم) پسر عباس
 را (خ - و) از کجا وارث شد علی رض پشچرخدا را (د - خ - ل - م)
 گفت خالد تحقیق علی بود اول ما بانحضرت از روی لاحق شدن و محکم
 تر ما و سخت تر ما بانحضرت از روی پیوسته شدن گفت ابو عید الرحمن
 مخالفت کرد هر روایت کردن ابو اسحاق را زید پسر ابی انیس پسر گفت
 زید خالد پسر نهم یعنی زید گفت که ابو عید الرحمن از خالد سوال
 کرده از پسر خالد

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن
العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي
اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول
الله صلعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كلب اولنا به لحوثا
و اشدنا به لزوقا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم
المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن
ابى اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال
استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا
و هي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك
من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال
پسر علاء گفت هلال حديث کرد مارا پدر من گفت پدر من حديث کرد
مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست
که گفته شد خالد را چيست علي را که وارث شد چه ترا پيغمبر خدا را
(ده خه ل - م) صوفي چه تو و حال آنکه او يعني عيسى رضه عمر
الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق
شدن و محکم تر ما بانحضرت از روي پيوسته شدن .

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم
مروزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد
مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمير پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت
نعمان طلب اذن آمدن کرد ابوبكر پرندي (ده خه ل - م) پس شنيد
آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ائینه تحقيق
دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد کرد طرف

آرنجین موتک علی (رسول الله صلعم فاسسه) رسول الله صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رايتني
ابعدنک من الرجل ثم استأذنه ابوبکر بعد ذلك و قد اصطلح
رسول الله صلعم و عايشة فقال ادخلاني فی الحام كما ادخلته اني
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم
بن سالم بن المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق
عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - س) عايشة
و انا غلام فذكرت لها عليا (ع - ث - ث - ث) ما زلت من رجلا كان احب الي
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي رسول الله صلعم من امرأته *

او ابوبکر قاکه طبايحه زند و گفت ای شغفر قلانه می بینم ترا بلند می
کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس گرفت ابي بکر
صديق را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و بیرون رفت ابوبکر
خشمتاک پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) اي عايشه چگونه
دهدي تو مرا بعيد کنم تا ازان مرد بستر طلب آید آمدن کرد ابوبکر
بعد این و حال آنکه در حق صلح نموده بود پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کنيد و انا در اج چنانکه داخل
کردید شما مرا در حوب پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
تفقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی آید آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا از آن پدر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پدر آدم پدر سالم بن مصيصي گفت محمد حدیث کرد ابي عبيدة
از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پدر عمير است گفت چنانکه آمدن
همراه پدر (ن - م) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عايشه علي را (د - خ - و) پس گفت عايشه ندیدم مرد
را که بود دوست تو طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از علي و نه دیدم
زن را دوست تو طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از زن علي *

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
البصري قال حدثني عبد العزيز بن النخعي قال حدثنا محمد بن
اسماعيل بن زجاج الزبدي عن ابى سعد الشيباني عن جميع بن عمرو
قال دخلت مع امي علي عايشة (ع) فسمعتها تسأله (ن) فساندها
من وراء الحجاب من امي (ع) فقلت سألت عائشة عن رجل (ع) علم
احدا كان احب الي (سول الله) صلعم منه ولا احب اليه من امرأته *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قال جاء رجل الي ابي فساله ابي
الناس احب الي (سول الله) صلعم فقال (ن) قال كان احب الناس
الي (سول الله) صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي (ع) *

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا
مرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كون مارا عبد العزيز خطاب
گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسماعيل پسر زجاج
از ابي اسحاق شيباني از جميع پسر امير گفت آهيم هماء مادر خود نوديك
عايشه (ع) و پس شايه اورا نچيزه سوال ميكود مادر من عايشه را از
بيرون پرده از علي (ع) و گفتم عايشه سوال كردي تو مرا از مرد
كه نمي دانم كس را كه بود دوستو طرف پيغمبر خدا (ع) پس گفت
ازو و نه دوستو طرف اين حضرت از او *

۱۱۵ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا زكريا
پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر سعد گفت ابراهيم
حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة
گفت ابي بريدة آهيم مرد طرف پدر من پس پرسيد اين مرد پدر مرا كه
كدام مردم دوست تر بود طرف پيغمبر خدا (ع) پس گفت
بود دوست تو مردم طرف پيغمبر خدا (ع) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذكر منزلة علم رضى من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و مسكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي ززعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضى يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) . گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث.

ذكر مرتبة علي (خ. و) از پيغمبر خدا (ن. خ. ل. و) .

نزد يك داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرميدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر وهب گفت محمد حديث كرد ما را محمد پسر سلمه گفت محمد بن سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث كرد مرا زيد از حرث از ابي ززعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم بر پيغمبر خدا (ن. خ. ل. و) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز ميخواند تسبيح ميگفت پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميخواند اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحیی قال حدثنا محمد بن عیین و ابو کامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا عمارة بن الققاع بن الحرث عن الحریب العکلی عن ابي زرعة بن عمر بن جریر عن عبد الله بن یحیی قال قال علي رضي كانت لي ساعة من الصحرا دخل فيها علي (سول الله صلعم فان كان في صلاته سبع و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پس یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پس عیین و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پس زیاد گفت عبد الواحد حدیث کرد مارا عمارة پس ققاع پس حرث از حرب عکلی از ابي زرعه پس عمر پس جریر از عبد الله پس یحیی گفت عبد الله گفت علي (خ - و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م - و) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا *

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۷ — خبر داد مرا احمد پس شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد پس قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از حرث از ابي زرعه پس عمر و گفت ابي زرعه حدیث کرد مارا عبد الله پس یحیی از علي (خ - و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د - خ -

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر إتيته فيها و إذا أتيتها
استأننت و إن وجدته يصلي سبعم و إن وجدته فارغا إذن لي *

۱۱۷ — أخبرنا أحمد بن شعيب قال أخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن
الحوث العبدي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي
من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار
فكنت إذا دخلت بالليل تقنع لي * قال أبو عبد الرحمن خالفه
شرحبيل بن مدرک في إسناد و وافقه علي قوله تقنع *

۱۱۸ — أخبرنا أحمد بن شعيب قال أخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا أبو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن
مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل. م.) ساعتی از صلعم پی احمد نزد ابن حضرت در آن ساعت و وقتیکه
هی آمدم آنحضرت را طلب کردم و اگر می یافتم او را که نماز
مغایزه تسبیح می گفت . اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد کوفی گفت محمد پسر عبيد حدیث کرد مرا ابن
عباس از مغیره از حوث عبدي از ابن يحيى گفت علي برو سلام بود
مرا از پیشه خدا (د. خ. ل. م.) دو وقت آمدم آمدن در شب و
آمدن در روز پس بدم وقتیکه هی آمدم در شب آواز گلو میداد مرا * گفت
ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حدیث را شرحبیل پسر مدرک در اسناد
آن حدیث موافقت کرد آنرا بر قول علي تقنع *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا قاسم

پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مرا ابو اسامة گفت ابو اسامة
حدیث کرد مرا شرحبیل یعنی پسر مدرک جعفری گفت شرحبیل حدیث

عن ابيه و كان صاحب مطهرة علي قال قال علي رضي كانت لي
هزلة من رسول الله صلعم لم يكن لاحد من الخلق فكنت آتية
كل صحر فاقول السلام عليك يا نبي الله فان كنتم انصرفت
الى اهلي و الا دخلت عليه *

۱۱۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بشار
قال حدثني ابوالموار قال حدثنا عوف بن عبد الله بن عمرو بن
[هند الحجلي قال] (ن - هذيل الجبلي عن علي رضي) قال
علي كنت اذا سألت رسول الله صلعم اعطاني (ن - اعطيت) و
اذا سكت ابتداني *

۱۲۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن
المثنى قال حدثنا معاوية (ن - ابو معاوية) قال حدثني الاعمش

کرد مرا عبد الله پسر شعیب حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علي یعنی آفتابه بودار علي گفت پدر او گفت علي (خ - و) بود مرا
متریه از پیغمبر خدا (ه - خ - ل - م - ن) نه بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد انحضرت هر صبح پس میگفتم السلام عليك اي
نبي خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگفتم طرف خانه خود و اگر نمانج
نمی کزد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حديث کرد مارا ابو مساور گفت ابو مساور حديث
کرد مارا عوف پسر عبد الله پسر عمرو پسر هند حجلي گفت عوف گفت علي
رضه بودم و قتيكه سوال ميكردم پيغمبر خدا را (ه - خ - ل - م - ن) ميداد مرا
(ن - داده ميشدم) و قتيكه خاموشي ميشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثني گفت محمد حديث کرد مارا معاوية گفت معاوية حديث کرد را

قَ عَمْرُو بْنُ مَرْوةَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ اعْطَيْتُ وَ إِذَا سَأَلْتُ أُبْتَدِيتُ *

۱۲۱ — أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا يُوْسُفُ بْنُ مَعِيْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا [حجاج عن أبي جریح] (ن) حجاج بن خديج قال حَدَّثَنَا أَبُو حَرْبٍ عَنْ أَبِي الْأَسودِ وَ رَجُلٍ آخَرَ عَنْ زَادَانَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَ إِذَا سَأَلْتُ أُبْتَدِيتُ *

قال أبو عبد الرحمن ابن جریر ام یجمع من ابی حرب *

ذَكَرَ مَخْصُصٌ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صُغُورِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْكُمُ النَّبِيُّ صَلَاحٌ وَ نَهْوٌ النَّبِيُّ صَلَاحٌ
۱۲۲ — أَنبَأَنَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَرْبٍ

أَمَشَ مِنْ عَمْرُو بْنِ مَرْوةَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (خ و) كُنْتُ عَلِيٍّ يَوْمَ وَقْتِيكَ
سؤال میکردم داده میشدم و وقتیکه سکوت میکردم ابتدا کرده میشدم *

۱۲۱ — خیر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا یوسف پسر سعید گفت سعید حدیث کرد مارا حجاج از ابی جریر گفت ابی جریر حدیث کرد مارا حرب از ابی اسود و مره دیگر از زادان گفت گفت علی (خ و) بودم من قسم خدا وقتیکه سوال میکردم داده می شدم و وقتیکه سکوت میکردم ابتدا کرده میشدم * گفت ابو عبد الرحمن پسر جریر نه شنید این حدیث را از ابی حرب *

أَمَّا ذَكَرَ الْأَنْجَبِيزِ مَسْتٌ كَمَا صَحَّ عَنْ بَابِ جَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (خ و) از بالا شدن او بر مرد و شاه نبی (د خ و ل و)
و بخت شدن نیز (د خ و ل و)

۱۲۲ — خیر دان مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي رضي الله عنه انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم فوجدت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على منكبتي فلمهضت به فلما راى
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ضعفي قال لي اجلس فجعلت فجلس نبي الله
 صلى الله عليه وآله وسلم و جلس لي و قال اصعد على منكبي فصعدت على منكبيه
 فنهض بي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قال علي عليه السلام فانه (ن - انه)
 ليخيل الي اني لو شئت لزلت افاق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صقر او نحاس فجعلت اعالجه لازله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمين و شمالا و قد اما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلى الله عليه وآله وسلم فقدفت به فتتكسر كما تكسر (ن - فكسرت كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حديث کرد ما را اسباط از نعيم بن حكيم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد ما را ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ - و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) تا اينكه امديم كعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) ضعف من گشت مرا بنشين
 بر اي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د - خ - ل - ه) و نشست
 انحضرت و گفت بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) و گفت علي
 (ه - م) پس تحقيق شان ايست كه هراينه خيال كرده شد طرف من
 كه تحقيق من اگر خواهم هراينه برسم بلندي آسمان را پس صعود كردم بر
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از من زرد يا از من پس
 شروع كردم بتديگر اينكه زابل كدم او را از راست و چپ و پيش و از پيش او
 و از خلف او تا اينكه وقتيكه استحكام شد ازو گفت نبي الله (د - خ -
 ل - ه) منگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه
 شكسته مي شود شيشه ها پستروود آمد پس روان شدم من و پيغمبر

الْقَوَائِمِ ثُمَّ نَزَلَتْ فَأَنْطَلَقَنِي أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ نَسْتَبِقُ حَتَّى
تَوَارَيْنَا بِالْبَيْتِ خَشِيَّةً إِنَّ [نَلْقَى أَحَدًا] (ب - يَلْقَانَا أَحَدًا)
مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ *

ذکر ما خص به . . م دون الاولین والاخرین من
فاطمه بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة [ن - بضع]
منه وحمدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران
۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجريز بن
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن
واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطبت ابوبکر و عمر
فاطمه عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
عليه السلام فزوجها منه *

خدا (د - خ - ل - م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند ما را کسی) از
مردم و خدا تعالی دادا ترست *

این ذکر انجیز است که خاص شد بدان چیز هلی (م -) .
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د - خ -
ل - م) و پاره گوشت است از آنحضرت و مرد از زنان
اهل جنه است مگر مريم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
جریز پسر حریث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسی از حسین پسر
موسی از واحد از عبد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاری
نکاح کرد ابوبکر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پیغمبر خدا (د - خ -
ل - م) تحقیق او خرد است پس خواستگاری نکاح کرد او را علی و برو
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی *

۱۲۳ — انبانا ابو سعید اسمعيل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داوُد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحت جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لغة فقال ادعي اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النداء صوت النبي صلعم فتخجلين قال اخبر فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عليها خرقه من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعيل پسر مسعود گفت حاتم بن وردان (ن- داوُد) گفت حاتم حديث کرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريدة (ن- ابي يزيد مدني) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح کردیم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بخانه کرد برای آنحضرت ام ايمن گفته شد بود در زبان ام ايمن شکستگی (در دهني) زوله گویند) پس مرعوب طلب کن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست و نکاح کرده میدمید او را گفت آنحضرت آری ای ام ايمن و شنیدند زنان آواز نبي را (د- خ- ل- م) پس پور شده شدند دست آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفت ام ايمن پس آمد علي بروسلام پس دعا کرد برای او نبي (د- خ- ل- م) و پاشید بر سينه او آب را پسرگفت طلب کنید فزديک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او توب بود از حيا که برهندي گهونگهت گویند پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقيق نکاح کرده دادم ترا دوست ترا حل

اهل بيتي الي ودعا ليا و نضع عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم قرآني سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس (رسول الله صلعم تكرمينها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابوعبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابی عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس (ه -

۱۲۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدی قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابی عروة (ن - عروبة) عن ابی ایوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس (ه - قال لما زوج (رسول الله صلعم فاطمة من علي ع - م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او از آب پس لا يورن آمد پيشبر خدا (د - خ - ل - م) پس ديد حياهي را پس گفت كيست اين گفت ام يمين گفتم اسماء گفت انحضرت دختر عميس گفتم آري گفت انحضرت بزدی در نکاح فاطمه دختر پيشبر خدا (د - خ - ل - م) بزرگي تو او را گفتم آري گفت اسماء پس دعا فرمود برای من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را سعيد پسر اي مروه (ن - عروبة) پس روايت کرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ - و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث کرد مارا سهيل پسر خالد عبدی گفت سهيل حديث کرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابی مروه از ابی ایوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ - و) گفت هر كه نکاح کرده داد پيشبر خدا (د - خ - ل - م) فاطمه را از علي برو سلام بود دران چيز كه هديه داد مروه

اهدنی صریح مشروط و رسادة من آدم حشوها لیف و قوۃ فقال و
جاءوا ببطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی عه اذ
اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لئا - ثم اخي قال و کیف
یکون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت امماء بنت
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
صلعم قال نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و کان اليهود یاخذون (ن - یوحدر) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بقور من ماء فتفل فیہ و

فأطعم زهرا سریر یافته شده و نوشک (تکیه) از چرم پوری او ریخته های
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و اورفند مردم سنگ ریزه های
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علی برو سلام و تنبیه کنی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
فرا پس آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه) پس زه دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن آیا کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نکاح
گرفته دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسما را آمدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (د - خ - ل - ه) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس ولوی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (د - خ - ه) گفت ابن عباس بودند پیوه بند میگرددند (ن - تنها
میکردند) مرده را از زن او و تنبیه کنی داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

عَوْدَ فَيْدِ ثُمَّ دَعَى عَلِيًّا فَوَشَّيَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ عَلَى وَجْهِهِ وَصَدْرِهِ
وَذِرَاعِيهِ ثُمَّ دَعَى فَاطِمَةَ فَاقْبَلَتْ تَعْتَرِفِي ثَوْبَهَا حَيَاءً مِنْ رَمَلِ
اللَّهِ صَاعِمٌ فَعَمِلَ بِهَا مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا ابْنَتِي ، اللَّهُ إِنِّي
مَا أَرَدْتُ أَنْ أَزْوَجَكَ إِلَّا خَيْرَ إِمْلَئِي ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ *

۱۲۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عمران بن
بكار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نعيم عن ابيه ان معاوية ذكر علي
بن ابي طالب فقال سعد بن ابي وقاص والله لان يكون [الي
احدي] (ن - لي احمد من) خصاله الثالث احب الي من
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) قحط را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و اعوذ بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید ازین آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
عیا از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس کرد انحضرت با فاطمۀ زهرا
مثل آن چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه ربه را ای
خشنود من قسم خدا است تحقیق من نه از آن کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۷ — خبر ده مارا احمد پس شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پس بكار از راشد گفت راشد حديث کرد مارا احمد پس خالد گفت احمد
حديث کرد مارا محمد پس عبد الله پس ابي نعيم از پدر خود تحقیق
معاوية ذکر کرد علي پس ابيطالب را پس گفت سعد پس ابي وقاص قسم
خدا است هر اینکه باشد طرف من یکی از خصلتہای او که سه اسم
نوسطر است طرف من از اینکه باشد مرا انچیز که طلوع کره بر او افتد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لا نبيكون لي ما قاله يوم خيبر واعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله يفتح الله على يديه كوار ليس بفرار احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لكن اكون مهرة على ابنته ولي من الولد منها ما له احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس .

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم صيدة نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الاميرم بنت عمران ۱۲۷ — اينانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هر اينه اينكه باشد مرا آنچهيز كه فرمود انحضرت آنچهيز را وقت باز گشتن انحضرت از موضع تبوك ايا راضي نمي شوي اينكه باشي از من بمنزلة هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نمي بعد من دوست تراست طرف من از اينكه باشد مرا آنچهيز كه طلوع كرد برو آفتاب و هر اينه اينكه باشد مرا آنچهيز كه فرمود آنچهيز را روز خيبر هر اينه هر اينه خواهم داد نهزه را مرد را كه دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او حمله كنده است نيست گريزنده دوست تراست طرف من از اينكه باشد مرا ان چيز كه طلوع كرد بر او آفتاب و هر اينه اينكه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر از ان دختر آنچهيز كه بر او علي است دوست تراست طرف من از اينكه باشد مرا آنچهيز كه طلوع كرد برو آفتاب .

اين ذكر خبر هاي ماثوره است باينكه فاطمه دختر محمد صلعم سردار زنان [اهل جنت] (ن - اين امت) است گاهي محمد دختر عمران ۱۲۷ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حديث كرد مارا

حدثنا محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن عائشة رض قالت مر رسول الله صلعم فجاث فاطمة فأكبت علی رسول الله صلعم فصارها فبکت ثم اکبت علیه فصارها فصاحت فلما ترفی النبی صلعم سألها فقالت لما اکبت علیه اولا اخبرنی انه سیمیت من رجعه فبکیت ثم اکبت علیه لخری فاخبرنی انی اسرع به لحوقا وانی سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران فرفعت رأسی فصاحت *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مرا محمد پسر عمر از بی سلمه از عایشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت (د . خ . ل . ه) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم بر او دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پسر سرنگون شدم بران حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابم بالحضرت از روی لاحق شد و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مریم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مرا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و) فخر داد بی راهی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ه) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبكت ثم جذبها فضحكت فقالت ام سلمة
فلما توفى رسول الله صلعم سألتها عن بكائها وضحكها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبكيت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحكت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن
ابراهيم بن مخلد بن (اهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -
يزيد بن ابي زياد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي
سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسنين سيدا
شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من
فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابو بكر الزيري]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس كشيد انحضرت فاطمه
را پس خنديد پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا
(د - خ - ل -) سوال كردم اورا از گريستن او و خنديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل -) اينكه وفات
خواهد يافت پس گويه كردم پسر خبر داد مرا كه تحقيق من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خنديدم *

۴۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
جرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ - و) گفت
ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د - خ - ل -) حسن و حسين هر دو سردار
چرنان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه
است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن) - اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر و اسمه محمد
بن مردان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة ر.ه قال ابطلنا علينا
رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلنا يا
رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن - تركنا اليوم) قال ان
ملكا من السماء لم يكن رأيي فاستاذن الله تبارك و تعالى في
زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء امتي و
ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراس عن الشعبي عن
مسروق عن عائشة ر.ه قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد بن عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد بن
مردان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابی هريرة (خ - و)
گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) یک
روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
گویند ما ابی پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود که
دیده بود مرا پس طلب اذن کرد خدای بزرگ و بلند تر را از زیارت من
پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من مردار زنان
است من است و تحقیق حسن و حسین مرد مردار جوانان اهل جنت اند
۱۴۲ — خبر داد مارا احمد بن عثمان (ن - سليمان) گفت احمد
حديث کرد مارا فضل بن زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از
فراس از شعبي از مسروق از عائشة (خ - و) گفت عائشة روبرو آمد
حضرت فاطمه بود رفتار او انکار پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبككت فقلت لها ! ستضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكك فقلت ما رايت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترعي . ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكك *

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشايد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستو سرگوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سرگوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انهيروز كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هضم كه ناشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه وقتيكه قيضي كرده شد آنحضرت يعني انتقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سرگوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن اسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۲۲ — البابا محمد بن معمر البحرانی قال حدثنا ابو داود
قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مصروق قال
اخبرتني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي دلا والله ان تخطي مشيتها
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبكمت
بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحكتم فلما قام رسول الله صلعم
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسراد وانت
تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله
صلعم بصرة فلما توفى قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۲۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث
کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس
از شعبی از مصروق گفت مصروق خبر داد مرا عایشه (خ. و) گفت
بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام نه صاعده بود از ما
کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تا
اینکه رسید فاطمه زهرا طرف الحضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی
باد ترا ای دختر من پس نشانید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او
یستر سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی
فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا
(د. خ. م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د. خ. م)
از درمیان ما به سرگوشی کردن و تو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
فرمود ترا گفت فاطمه زهرا نه هضم اینکه هرآنکه ظاهر کنم پیغمبر
خدا را (د. خ. ل. م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق این

انحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالمت اما الان فنعم سارني
المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
اما ترضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
و سيدة نساء العالمين فضحكت *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المصور بن مخزومة
قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د - خ - ه) پس
گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آري ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا
دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران
در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
دو دفعه و نهي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
را و صبر كن پس گريه كردم پسر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل كرده شده است باین كه تحقيق
فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه)

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كود مارا ليث از ابي مليكة
از مسور پسر مخزومه گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د ، ه ، خ - ه) و حال
آنكه انحضرت بر مظهر بود ميگفت تحقيق پسوان شاهم پدر مغيرة لعن

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا (اي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يؤذيني ما آذاها و من آذى (رسول الله فقد حبط عمله *

ذکر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۱۳۳ — ابنان احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المصور بن مخزومة رض يقول سمعت (رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنولي ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن کرد مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر دیده اوشان اینکه اراده کند پسر ابیطالب اینکه جدا کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را گفت انحضرت این پاره گوشت است از من پرورش میکند مرا آنکس که پرورش کرد او را و اذیت می دهد مرا آنکس که اذیت داد او را و آنکس که اذیت داد پیغمبر خدا را پس تحقیق ببلبل شد عمل او

این ذکر اختلاف نقل کنندگان است برای این خبر

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حدیث کرد مارا یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حدیث کرد مارا لیث پسر - هبید گفت حدیث کرد مارا پسر ابي مليكة گفت شایدم مسوز پسر مخزومه را (خ و) میگوید شنیدم پیغمبر خدا را (د و خ و ل و -) در مکه خطبه میخواند پس گفت تحقیق بنی هاشم طلب اذن کردند مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را علي را و تحقیق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفرق ابنتي و ان ينكم
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذني ما
اذاها و يرييني ما راها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عدو الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي
مليكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني *
و هندهام پسر نه اذن دهندهام مگر اینکه اراده کند پسر ابیطالب اینکه جدا
کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را پسر گفت تحقیق فاطمه
پاره گوشت است یا فرمود پاره گوشت است از من اذیت میدهد مرا
آنکس که اذیت داد فاطمه را و می پرورد مرا چیزیکه می پرورد او را و نیست
برای علی اینکه جمع کند در میان دختر دشمن خدا و دختر پیغمبر خدا
۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد حدیث کرد مارا
حرث پسر مسکین از روی خواندن آن حدیث بر او و من می شنیدم از
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخرمة تحقیق نمي
(د . خ . ل . ن) گفت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من آنکس
که غصه کرد او را غصه کرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حدیث کرد مارا
بشر پسر شعیب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقیق مسور پسر مخرمة (خ . و) خبر داد
او را تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . ن . هـ) گفت تحقیق فاطمه پاره
گوشت است یا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عند الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال
 حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو
 بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن
 الحسين حدثه ان المصور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلعم
 يخطب على منبره هذا وانا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *
 ذكر ماخض به علي بن ابي طالب (ك - ۴) من
 الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية
 من الدنيا وميدى شهاب اهل الجنة الا عيسى
 بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خير زاد مرا عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد گفت
 ميد الله حديث کرد مارا عم من گفت عم من حديث کرد مارا پدر من
 از وليد بن كثير از محمد بن عمرو بن حنبل كه تحقيق محمد بن
 كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث کرد محمد را كه تحقيق علي بن
 حسين حديث کرد اورا تحقيق مصور بن مخرمة گفت شنيدم پيشبر خدا
 را (د - ۴ - ل - ۴) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن
 وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من *

اين ذكر ان چيز است كه خاص شد بان چيز علي بن
 ابي طالب بزرگت كند خدا ذات اورا از حسن و حسين
 مردود پسران پيغمبر خدا (د - ۴ - ل - ۴) و مردود ريحان
 او از دنيا مردود صردار جوانان اهل جنة مگر عيسى بن
 مريم و يحيى بن زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خير زاد ما را احمد بن بكار خزاعي گفت حديث کرد مارا

حدثنا محمد بن مسلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسيط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم (ما انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك *)

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شيي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن و الحسين علي وركيه فقال

محمد پسر صلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبد الله پسر قسيط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام

این ذکر فرودان نبی است (د - خ - م) حسن و حسین

بر دو پسران من اند

۱۴۰ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا بن دينار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیت از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثة گفت أسامة آمدن نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) شب را برای بعضی حاجت پس بیرون آمد و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شدی

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذكر اخبار الماتورة في ان الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة

۱۴۰ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال ان حسنا و حسيننا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو

شانه انحضرت بودند پس گفت انحضرت این هر دو پسران من اند و

پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانم تحقیق من دوست

میدارم آن هر دو را پس دوست داران هر دو را خدا *

این ذکر خبر های نقل کرده شده است و درینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو بن منصور گفت عمرو حدیث کرده مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید بن مروان از عبد الرحمن

بن ابي نعیم از ابي سعيد خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر

خدا (د . خ . ه) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد بن حنبل گفت احمد حدیث کرده مارا

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعيد خدری از نبی

(د . خ . ل . ه) گفت انحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار

جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۱ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا •

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۲ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين بن بعض اصحاب (رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك ر) قال دخلت اوريا دخلت طي
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول
 هما ريحانتي من هذه الامة *

۱۴۳ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدري گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا •

ابن زكروودن نمي است (د. خ. ل. ه) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امة

۱۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث كرد مارا خالد از اشعث از حسين بن بعض اصحاب داورده هاي
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه) يعني انس پسر مالك (د. خ. و) گفت
 داخل شدم يا بما اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ه)
 و حال آنكه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امة •

۱۴۴ — انبانا ابراهيم بن يعقوب الجرجاني قال حدثنا وهب بن جرير ان ابا [معوية] (ن - حدیث) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبدالله بن ابي يعقوب عن ابي نعیم قال كنت عند ابن عمر فأتاه رجل يسأله عن دم البعوض يكون في ثوبه و يصلي فيه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من يعذرني من هذا يسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم يقول الحسن و الحسين هما ريحانتی من الدنيا *

ذكر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت امر علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابن ابي

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهيم پسر يعقوب جرجاني گفت ابراهيم حديث کرد مارا وهب پسر جرير تحقيق پدر او معويه حديث کرد اورا گفت پدر او شنيدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابي يعقوب از ابي نعیم گفت ابي نعیم بودم نزديک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال ميکرد اورا از خون پشه بود در پارچه و نماز ميخواند در آن پارچه پي گفت پسر عمر از کدام کسي است تو گفت از اهل عراق لم گفت انکس که عذر ميدهد مرا از اين سوال ميکند مرا از خون پشه و تحقيق قتل کردند پسر پيغمبر خدا را (د - ه - ل - م) و تحقيق شنيدم پيغمبر خدا را (د - ه - م) ميگفت حسن و حسين آن هر دو ريحان من اند از دنيا *

لین ذکر فرمودن نبی است (د - ه - ل - م) برای علی
(ب ز) تو عزیز تر هستی بر من از فاطمه و فاطمه دوست
تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نعیم عن ابیه عن رجل قال سمعت علیاً رضی الله عنہ علی المنبر بالكوفة یقول خطبت الی (رسول الله صلعم فاطمة علیها السلام فزوجنی فقال ۛ یا رسول الله صلعم اذا احببت الیک ام هی فقال هی احب الی منک و انت اعز الی منها»

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک. ۴) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لك

۱۴۹ — ابنان عبد الاعلی بن واصل بن عبد الاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد الله بن الحریب عن جده عن عی بن عی رضی الله عنہ قال مررت فعادنی رسول الله صلعم فدخل علی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نعیم از پدر خود از مردی گفت آن مرد شقیدم علی را (خ. و) بر منبر در کوفه من گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) فاطمه را پس نکاح کرده داد آنحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. ه) من دوش تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیز را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۵۰ — خبر داده مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی گفت عیاد الاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حرب از جده خود از علی (خ. و) گفت مرخص شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. ه) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فانكس الى، جذبي ثم سجداني بثوبه فلما رأني قد هدیت قام الى المسجد يصلي فلما قضی صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقممت كان] (ن - ه - فقممت و قد برأت كانما) لم اشتك شیاً قبل ذلك فقال ما سألت (بي شیاً فی ضلّاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسی شیاً الا قد سألتك لك * قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحریب عن علي *

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال لي علي رضي الله عنه و جمعت رجعا شديدا فأتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا باس عليك و ما دعوت الله لنفسی شیاً الا دعوت

طرف یهودی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق نندرست شدی پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و که سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم انچیز را برای تو و گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پس ابی زیاد از عبد الله پس حرب از علی •

۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم پس زکریا پس دینار پس گفت مرا علی (خ - و) گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (د - خ - و) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق نندرست شدی نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی ار قال اعطیت
الا انه قیل لی لانی بمعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلی (ک. و)

۱۴۸ — انبانا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا لی صفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عی بن رزّ انه اتی (سول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن قواریه قال اذهب
قواری اباک و لا تعدثن حدیثا حتی تاتیانی قال ففعلت ثم
اتیته فامرني ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرني ما عای
وجه الارض بشی منهن *

۱۴۹ — انبانا محمد بن المثنی عن ابی دارد قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس نو.

این ذکر انجیز است که خاص کرد بانجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا صفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امثی از علی (خ. و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراة تحقیق مرد پس کدام کسی پوشد او را گفت انحضرت بیو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیانی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس احمد نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی ارانی دارد که گفت مرا

شعبة قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي بن ابي طالب
لما رجعت الى النبي صلى الله عليه و آله قال لي كلمة ما احب اليها الدنيا *

ذكر ما خص به علي من صرف اذى البحر والبرد

۱۰۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال

حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا

محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق

الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا

في حر شديد وعليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء وعليه

ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما

رجع الى ابيه قال يا ابي اسحاق ما صنعت امير المؤمنين ع ثم خرج

شعبة گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ و)

گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د - خ و ل -) گفت مرا کلمه

نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا *

اين ذکر آنچيز که خاص شد بان چيز علي از گردايدن باو

ازيت گرمي را و سردی را

۱۰۰ — خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر ايوب پسر ابراهيم گفت

محمد حديث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفي از ايوب پسر ابراهيم گفت

ايوب حديث کرد مارا محمد پسر يحيى و او جد من است از ابراهيم صايغ

از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي (خ و)

بيرون آمد بر ما در گرمي سخت و بر او پارچه هلي سرما بود و بيرون آمد

برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستمر طلبيد آب را پس نوشيد

پستمر مسح کرد و ماليد عرق را از پيشاني خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد

الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا دينی چه کرد امير المؤمنين

بيرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بيرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیه ثياب الصیف ۛ خرج عاینا فی الصیف
و عایه ثياب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ ید ابنه
عبد الرحمن فاتى علیا رضه فقال له علی رضه ان النبی صلعم کان
بعث الی و انا ارمذ شدید الرمد فبزق فی عینی ثم قال افتح عینک
ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب
عنه الحر و البرد فما رجدت حرا و لا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ما خفی بامیر المومنین علی بن ابیطالب (۷۰۵) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا
قاسم الجرمي عن سفیان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برز پارچه های سرما بود پس گفت ابو لیلی ای خوش طبعی
میکنی و گرفت دست پدر خود را عید الرحمن پس آمد علی را (خ و)
پس گفت اورا علی (خ و) تحقیق نبی (د - خ - ل - م) بود که
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان
خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا در رکن از او گرمی را
و سردی را پس نیانتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب
امیر المومنین علی بن ابیطالب بزرگ کند ذات
اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث
کرد ما را قاسم جرمی از سفیان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما فزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعلي رضي الله عنه ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فاصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزعيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية و كان علي رضي الله عنه يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذكر اشقى الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن وهب بن عبد الله بن سماك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي بن علقمة از علي (ع) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي اي كه - انكه ايمان آورديم و تقيكه راز پرسيده پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نفر را گنت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) براي علي (ع) و حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گفت علي مرتضى بچه قدر دهند اي پيغمبر خدا گنت انحضرت ايك دينار گفت علي رضي الله عنه طاقت ميدهند گفت انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت ميدارد گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك جو پس فرمود برمي حضرت علي پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تحقيق تو مراينه بي رغبتني كنده است پس نازل كرد خدائي برتر اين آيت آيامي تر - چيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را تا آخر آيت و بود علي (ع) و مي فرمود پييب من تخفيف كرده شد نفر ازين است *

اين ذكر شقى مردم است

۱۵۳ — خير داد مرا محمد بن وهب بن عبد الله بن سماك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد بن سلمة گفت محمد حديث كرد مارا بن محمد

بن محمد بن خثیم عن محمد بن 'کعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رض قال كنت اذا وعلي بن ابيطالت ع م رفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعملون في عين لهم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقطان هل لك ان تأتي هؤلاء فننظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجنناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا وعلي حتى اضطلعنا في ظل سور من النخلة في دعات من التراب فمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله وقد تترينا من تلك الدعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رض يا ابا تراب لما

اصحاح از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظی از محمد پسر خثیم از عمار پسر یاسر (خ . و) گفت عمار یوهم و علی پسر ابی طالب برو سلام هر دو رفیق در یک جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبیلۀ بنی مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علی ای ابو یقطان ایای برای تو هست اینکه ایی تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بیژنی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پسر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علی تا اینکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در کلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرکت میداد ما را به پای مبارک خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کارها چنین کارها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علی (خ . و) ای ابو تراب

وَأَمَى (ن - زری) مما عليه من التراب ثم قال لا احدثكم
ياشقي الناس قلنا بلى يا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر
الذقة و الذي يضربك يا عاي على هذه و وضع يده على ضربة
حتى قبل منها هذه و اخذ بلحيته *

ذكر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنا
جرير عن المغيرة عن ام المؤمنين ام سلمة رة قالت ان احدث
(ن - اتوب) الناس عهدا برسول الله صلعم علي *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رة والذي يخلف به ام

برای آنکه دید از آن چیزی که برو بود از خاک پستو گفت آگاه باش
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
انحضرت صرخ رنگ نمود کسیکه که بی کرد ماده شتر را و کسیکه
خواهد زد ترا ای علی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه
تا اینکه تر خواهد شد از آن ضربه این و گرفت ریش او را *

این ذکر نو، بداتر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا
۱۵۳ — خبر داد ما را ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علي خبر داد ما را جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه (خ - و)
گفت ام سلمه تحقیق نو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م) علي است *

۱۵۴ — خبر داد ما را محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد ما را
جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه (خ - و) و انکس
که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اترب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال له! كان غدوة قبض (رسول الله صلعم) فارسل اليه (رسول الله صلعم) و كان ارحى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند (رسول الله صلعم) يومئذ في بيت عايضة فكنت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يذاجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل على تاويل
القران كما قاتلت على تنزيله

۱۵۵ — انبأنا احمد بن شعيب قل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفت هرگاه بود صبح وفات پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) (مردی را بود که گمان میکردم در حاجت گمان میکردم او را که فرستاد انحضرت او را پس شروع فرمود میگفت آمد علی سه دفعه فرمود پس آمد علی پیش طلوع افتاب پس هرگاه اینکه آمد علی شناخیدم تحقیق انحضرت را طرف او حاجت است پس بیرون آمدم از خانه و بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عایشه پس بودم در آخر آنکس که بیرون آمد از خانه پسر فستقم نزدیک تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علی (خ. و) بر انحضرت پس بود آخر مردم بانحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز میگفت انحضرت را و سرگوشی میکرد او را •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
 جنگ و قتال خواهد کرد علی بر تاویل قران چنانکه قتا کردم بر تنزیل او

۱۵۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

و محمد بن قدامة و الفاظ له عن حريث عن الأعمش عن إسماعيل بن رجاء عن أبيه عن أبي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلعم فخرج إلينا قد انقطع شمع نعله فرمى بها إلى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيله فقال أبو بكر إنا فقال لا فقال عمر إنا فقال لا و لكن خاصف الفعل •

الترويض في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الأعمش عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و أنا ولی المؤمنین و من کذب ولیه فهذا

إسحاق بن إبراهيم و محمد بن قدامة و أخذ حديث برای إسحاق و محمد از حدیث از اعمش از اسمعیل بن رجاء از پدر او از ابی سعید خدری است (خ. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (د. خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کناره کفش او پس انداخت او را طرف علی پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چنگ و قتل خواهد کرد بر تأویل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایمن دوزند! پاپوش •

این ذکر رغبت و پذیردن است در یاری کردن علی (خ. و)

۱۵۷ — خبر داد مارا یوسف بن عیسی گفت یوسف بن حبر داد مارا فضل بن عیسی گفت فضل حدیث کرد مارا اعمش از ابی إسحاق از سعید بن وهب گفت سعید گفت علی (خ. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (د. خ. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنکس که بشم دوست او پس این است دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

وَكَيْهَ اللَّهُمَّ وَالَ مِنْ وَالَةٍ وَ عَادَ مِنْ عِلَالَةٍ وَ انْصَرَ مِنْ نَصْرَةٍ وَ
 اخْذَلَ مِنْ خَذْلَةٍ قَالَ سَعِيدٌ فَقَامَ إِلَى جَنْبِي سِتَّةَ رَ قَالَ حَارِثَةُ
 بَنِ مَضْرُوبٍ قَامَ مِنْ عِنْدِي سِتَّةَ رَ قَالَ زَيْدُ بْنُ مَنِيعٍ قَامَ عِنْدِي سِتَّةَ
 رَ قَالَ عَمْرُو بْنُ ذِي مَرْيَ أَحَبَّ مِنْ أَحَبِّهِ وَ ابْغَضَ مِنْ ابْغَضِهِ •

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — (نَبَانَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الزَّهْرِيُّ

قَالَ حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ سَمِعْتُ خَالِدَ الْخِذَاءِ يَحْدُثُ عَنْ
 سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ لِعِمَارٍ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ خَالَفَهُ ابْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا
 شُعْبَةُ قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَ خَالِدٌ عَنْ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ عَنْ أُمِّ

عَلِيِّ رَا وَ دُشْمَنِ دَارِ انْكَسَى رَا كَه دُشْمَنِ دَارِدِ عَلِي رَا وَ يَابِي دَه انْكَسَى رَا
 كَه يَارِي دَهْدِ اَوْرَا وَ فَرُو كَذَارِ انْكَسَى رَا كَه فَرُو كَذَاشْتِ عَلِي رَا كَفْتِ سَعِيدِ
 پَسِ اِسْتَقَادَه شَدِ طَرَفِ پَهْلَوِي مِنْ شَشِ نَفَرِ وَ كَفْتِ حَارِثَه پَسِرَه مَضْرُوبِ اِسْتَقَادَه
 شَدِ نَزْدِيكَ مِنْ شَشِ مَرْدِ وَ كَفْتِ زَيْدِ پَسِرِ مَنِيعِ اِسْتَقَادَه شَدِ نَزْدِيكَ مِنْ
 شَشِ كَسِي وَ كَفْتِ عَمْرُو پَسِرِ ذِي مَرْيَ فَرَمُودِ اِنْخَضَرْتِ دُوسْتِ مِيدَارِمِ انْكَسَى
 رَا كَه دُوسْتِ دَاشْتِ عَلِي رَا وَ دُشْمَنِ دَارِمِ انْكَسَى رَا كَه دُشْمَنِ دَاشْتِ اَوْرَا •

این ذکر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. م.) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغی

۱۵۷ — خَیْرُ دَاَدِ مَارَا عَبْدُ اللَّهِ پَسِرِ مُحَمَّدِ پَسِرِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ زَهْرِي كَفْتِ

عَبْدُ اللَّهِ حَدِيثُ كُودِ مَارَا غُنْدَرُ اَزِ شُعْبَةَ شَنِيعِمِ خَالِدِ الْخِذَاءِ رَا حَدِيثِ مِیْكَوَرِ
 اَزِ سَعِيدِ پَسِرِ أَبِي الْحَسَنِ اَزِ مَادِرِ خُودِ اَزِ اُمِّ سَلَمَةَ (د. خ. و) تَحْقِيقِ پِیْغَمْبَرِ
 خُودَا (د. خ. ل. م.) كَفْتِ بَرَايِ عِمَارِ قَتْلِ خَوَامِدِ كُودِ تَرَا گِرُوهِ بَاغِيَه •
 خَلْفِ كُودِ اَوْرَا اِبْنُ دَاوُدِ كَفْتِ حَدِيثِ كُودِ مَارَا شُعْبَةَ كَفْتِ حَدِيثِ كُودِ
 مَارَا اَيُّوبِ وَ خَالِدِ اَزِ حَسَنِ اَزِ مَادِرِ خُودِ اَزِ اُمِّ سَلَمَةَ (د. خ. و) تَحْقِيقِ پِیْغَمْبَرِ

صلمة رَضَ ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع

قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن امه عن ام سلمة رَضَ قالت

لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره

قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان التخير خير الاخرة

فاتغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله

الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد

الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال

قالت ام الحسن قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيت يوم

خدا (د - خ - ل - م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغي *

گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن *

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع

است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام

سلمه (د - خ - و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني انحضرت

ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي سينه انحضرت گفت

ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود اي

بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري اخرة است پس بخشي قبيله انصار و

مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند

کرد اورا گروه باغيه *

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد

پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا

پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه

(د - خ - و) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخير خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن حمية و قال) تقتلك الفتنة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله
بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفتنة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن
شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابو قتادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفتنة الباغية *

و تحقیق غبار الوده شد روی سینۀ مبارک انحضرت او میفرمود ای بار خدا
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس بخش قبیلۀ انصار و مهاجرین
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغی *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
احمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم و محمد پسر وليد گفتند آن مرد
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا
شعيب از خالد از عكرمة از ابي سعيد خدری (خ و) تحقیق پیغمبر خدا
(د - خ - ل - م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
نصره پسر شمیل از شعبة از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ و) گفت ابوسعید حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قتاده تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سمیه و مسح گرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند
کرد گروه باغی *

۱۹۲ — اباننا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال اباننا العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلته فقال عبدالله بن عمرو ليطيب احدكما نفعا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتلك الغثة الباغية قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد •

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار ربه فقال عبدالله بن عمرو سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عمار تقتلك الغثة الباغية •

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كرد مارا يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود بن معمر از حنظلة بن خويلد گفت حنظلة بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار می گفت هر يك ازان هر دو من قتل کرده ام اورا پس گفت عبدالله بن عمرو هراينه خوش ميشود يکی شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقيق من شایدم پیغمبر خدا را (د • خ • ه •) می فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی از حنظلة بن سويد •

۱۹۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد بن مثنى حديث كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبة از عوام بن حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظلة بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د • خ • و) پس گفت عبدالله بن عمرو شایدم پیغمبر خدا را (د • خ • ل • ه •) می گفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول
 تقتل عمارا الغثة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية
 فرأاه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۶۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفيان عن الاعمش عن عبد
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الغثة الباغية قال عمرو يا

۱۶۶ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث
 كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله
 شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) مي فرمود قتل خواهند كرد
 عمار را گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية
 پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر
 محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن
 پسر ابي زياد *

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از صفيان از اعمش
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من
 هرايشه سيزميكردم همراه عید الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) مي گفت عمار
 قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو ای معوية بشنود چه ميگويد اين

معویه ایمنع ما یقول هذا فلجذبه فقال نحن قتلناه إنما قتله من
جاء به لا يزال داحضا فی تولک *

ذکر قول النبی صلعم تمرق مارقة من الناس متبلی قتلهم اولی الطائفتین بالحق

۱۹۶ — انبأنا محمد بن المثنی قال حدثنی عبد الاعلی
قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعید الخدری (هـ) ان
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس متبلی قتلهم ادنی
الطائفتین *

۱۹۷ — انبأنا احمد بن شعیب قال اخبرنا قتیبہ بن سعید
قال حدثنا ابو عوانه عن قتاده عن ابي نصره عن ابي سعید

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطی خواهد ماند در گفتن خود *

لین ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۹۸ — خبر داد مارا محمد پسر منیع گفت محمد حدیث کرد مارا
عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي
سعید خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل
اوشان را بهتر دو گروه *

۱۹۹ — خبر دار مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي
نصره از ابي سعید خدری (خ. و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون في امتي فرقتين
فيخرج من بينهما مارقة بلى قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتي فرقتين تمرق بينهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتين بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبدالله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمين تقتلها اولی
الطائفتين بالحق *

(د - خ - ل - م) خواهند شد دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنای خواهند شد قتل اوشان را
بپهر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عروى گفت عروى حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نصره از ابي سعيد خدری (خ - و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خواهد شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد اوشان را بپهر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عید الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نصره از
ابي سعيد (خ - و) گفت گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد
آن خوارج را بپهر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلی قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعید الخدری (هـ) عن النبی ص لم انه ذکر اناسا من امتہ یخرجون فی فرقة من الناس سیداهم التخالق (ن - التخلیق) یمرقون من الدین كما یمرق السم من الریة هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنی الطائفتین الی الحق قال و قال کلمة اخری قلت لرجل یبني و ینه ما هی قال قال ابو سعید و انتم قتلتموهم یا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلی بن واصل عن عبد الاعلی قال حدثنا المعاصر بن المروزع قال حدثنا الاجلج عن حبیب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلی گفت محمد حدیث کرد مارا معتمر گفت معتمر شنیدم پدر خود را گفت پدر من حدیث کرد مارا ابو نصره از ابي سعید خدری (خ و) از نبی (ص) تحقیق انحضرت ذکر کرد چند مردم را از امت خود که خارج خواهند شد در هنگام نزاع از مردم شافعی اوشان سر تراشیدن است خارج خواهند شد از دین چنانکه خارج می شود تیر از کمان اوشان از بد خلق اند یا از بد ترین خلق اند نعل خواهند کرد اوشان را نزدیک ترین به منافقه که طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعید این کلمه دیگر گفتم مردی را که در میان من و در میان ابو سعید بود چیست ان کلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعید این کلمه را انحضرت فرمود و شما قتل خواهند کرد شما اوشان را ای اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل از عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا معاصر پسر و زع گفت معاصر حدیث کرد مارا اجلج از حبیب حدیث کرد اوشان را تحقیق از شنیده شماست مشرقی

الضحاك المصري يحدثهم و معه سعيد بن جبير و ميمون بن
 ابي شبيب و ابو النجدي و ابو صالح و ذرهمداني و الحسن
 العرفي انه سمع ابا سعيد الخدري يروي عن (سول الله صلعم في
 قوم يخرجون من هذه الامة فذكر من صلوتهم و زكواتهم و موهم
 يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لا يجاوز القران من
 قراتهم يخرجون في فرقة من الناس يقاتلهم اقرب الناس الى الحق*
 ذكر ما خص به امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 كرم الله وجهه من قتال المارقين

۱۷۲ — انبانا يونس بن عبد الاطى و الحرث بن مسكين
 قراءة عليه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني يونس
 عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي

حديث يكره اوشانرا و همزة ضحاك سعيد بن جبير و ميمون بن ابي
 شبيب و ابو النجدي و ابو صالح و ذرهمداني و حسن عرفي تحقيق او شبيب
 اباسعيد خدري را روايت ميکرد از پيغمبر خدا (ص. خ. ل. ه) در قوم که
 خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز اوشان و زکوة
 ارشاد و روزة اوشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگذرد
 نیز از کمان نندجاند خواهند کرد قران از حلقوم ایشان خارج خواهند شد در
 گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند
 این ذکر آن چیز است که خاص شد بان چیز امیرالمومنین

پس ای طالب بزرگ کنه خدا ذات اورا

۱۷۳ — خبر داد مارا یونس بن سعید الاعلی و حوث بن مسكين
 از زری خواندن یو و من می شنیدم و لفظ حدیث بر این او از یسروهب
 گفت یسروهب خبر داد مرا یونس از یسروهب گفت این شهاب خبر
 داد مرا ابو سلمه بن عبد الرحمن از ابي سعيد خدري (ص. خ. و) ناگاه

سعید الخدری رضه بیننا نحن عند رسول الله صلعم و هو یقسم
 تسما اتاه ذوالخویصره و هو رجل من بنی تمیم فقال یا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن
 لی فیہ اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
 یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم و صیامه مع صیامهم] (ن - دعه
 صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه) یقرءون القرآن لا یجاذز تراقیهم
 یمرقون من الاسلام [کما یمرق] (ن - مروق) السهم من الرمیة
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیہ شیئ ثم ینظر الی رصاه فلا یوجد
 فیہ شیئ ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیہ شیئ و هو القدح

ما بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و انحضرت بخش می
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیله تمیم
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا اعدل کن در بخش کردن پس گفت
 پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه
 به عدل خواهیم کرد تحقیق به بهره ماندی و حشرات کنی تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) بگذار او را پس تحقیق برای او
 همراهان اندکم میبندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز ایشان و روزه خود
 را همراه روزه های ایشان خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چیزی
 کردن ایشان را بیرون خواهند گفت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد نیز از شکار
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافتن میشوند در او چیزی پس نظر کرده
 می شود طرف سوار او پس نیافتن میشود در او چیزی پس سرنگاه کرده میشود
 طرف نضیه او پس نیافتن میشود در او چیزی پس پشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم اتيم
رجل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرور
يخرجون على خبز فرقة من الناس * قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
فالتمس فوجد فاتني به حتى نظرت اليه على النعمت الذي
نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — ابنانا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
الوليد بن مسلم و حدثنا بقية بن الوليد و ذكر اخر قالا حدثنا
الاذاعي عن الزهري عن ابي سلمة و الضحاك عن ابي سعيد
الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يتسم

و خون را نشاني اوشان مردی سیاه خواهد بود یکی مردوبازی او مانند
پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خورج خواهند کرد بر
بهر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
شنیدم این حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد بوصفت کردن پیغمبر خدا (د .
خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۴ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیه بن ولید و ذکر
کرد مرد دیگر گفت آن مردو حدیث کرد مارا لوزاعي از زهري از ابي سلمه
و ضحاک از ابي سعيد خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخورصره که از خواجه

تسما اتاه ذو الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويعك ر
 من يعدل اذا لم اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدهم
 صلواته مع صلواتهم و صياحه مع صياحهم يمرقون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدهم ينظر
 الى نصاله فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضيه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سابق الفرت و الدم يخرجون طين خبز فرقة من الناس آيتهم رجل
 مخدج ازعم احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد (هـ) اشهد سمعت هذا من (س) رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد قرا و کدام کسی عدل کند و قتیکه نه عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزخم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره
 هم صحبت خواهند بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزی خرد را همراه روزی خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین
 چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی باید در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس
 نمی باید در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بیرون پیکان او پس نمی
 باید در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی باید چیزی را
 گذشت ان تیر - رگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهتر فرقه از مردم
 نشانی او شان مردی نقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانند
 یحسان زن خوهد بود یا مانند پای گاوشت حرکت خواهد کرد او
 سعید (خ - و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د - ح - ل - م)

گفت مع علي ابن ابيطالب رض حدين قاتاهم فارسى الى القتلى
فأتى به على الذعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۴۴ — انبنا الحارث بن مسكين قرأه عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية لما خرجت على علي بن ابيطالب رض فقوا لا حكم
الا لله قال عاي رض كامة حق ازديها باطل ان رسول الله صلعم
وصف انسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كالبن شاة او حلقة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رفتيکه قتل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشتگان احدي را پس او را
انکس ابر صتيکه که صفت کرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) •

۱۴۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد کرده شده
پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تحقيق حرورية هرگاه بديرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حرورية نيست حتم مگر براي خدا گفت علي بر او
سلام كلمه حق است اراده کرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د - خ - ل - م) صفت کرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
ارشان را دران گروه چنين گروه كه می گويند كلمه حق را به زبان خود
نه تيار مي كند اين كلمه از 'ينجا و اشارت کرد طرف خلق خود بغير
ارشان مرد است ميان نام يكي هر دو دمت او مانند نرم گشت بزي مانند
مرد پستان پس هرگاه قتل كرد ارشان را علي گفت بنگريد پس ديده.

قاتلهم علي رضي قال انظروا فنظروا فلم يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم رجده في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبيد الله انا حاضر ذلك من امرهم
وقول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الامش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضي يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
الاسماء احب الي من ان اكذب على رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتن دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
یافتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه فباند او را رو بروی حضرت
علي گفت عهد الله من حاضر این ماجرا مردم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پدر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حديث کرد مارا علي پدر هشام از امش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شنيدم علي را برو سلام مي فرمود
و تكيه حديث كند شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ قريب است و
و تكيه حديث كند شما را از پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هراينه
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اينكه دروغ گويم در پيغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گويم براحضرت انچه را كه نگفت پيغمبر خدا (د .
ح . ل . م) شنيدم پيغمبر خدا را (د . ح . ل . م) ميگفت قوم در آخر

الاحلام یقوارون من قول خیر البریة یقرؤن القرآن لیبجوز ایما لهم
حنابجرهم یمرتون من الدین كما یمرق السم من الرمیة فان ادركتهم
فاقتلهم فان فی قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
قال قال رسول الله صاعم یخرج قوم فی اخر الزمان یقرؤن القرآن
لا یجوز قرائتهم یمرتون من الاسلام كما یمرق السم من الرمیة
قتلهم حق علی كل مسلم * خالفه یوسف بن ابي اسحاق فادخل
بین ابي اسحاق و بین سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خود را خراهند گفت از فرمودن به قرآن خلق خوانند قرآن
را نه تجاوز خواهند کرد ایمان اوشان چنبره و حلقوم اوشان را بیرون
خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذرد تیر از نشانه پس اگر یابی
تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقیق که در کشتن اوشان ثواب
است برای انکس که قتل کند اوشان را نزدیک خدا روز قیامت •

این ذکر اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن سلیمان و قاسم بن زکریا گفت
احمد و قاسم حدیث کرد ما را عیث الله از اسرائیل از ابي اسحاق از سويد
بن غفلة از علي بن برو سالم گفت علي گفت پیغمبر خدا (ص ۱۰۰)
بیرون خواهند آمد قوم در آخر زمان خواهند خواند قرآن نه تجاوز خواهد
کرد چنبر کردن ایشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه میگردد
تیر از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان • خلاف کرد او را ابو یوسف
بن اسحاق پس داخل کرد در میان ابي اسحاق و در میان سويد بن غفلة
بن سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان را •

۱۷۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن
 العلا قال حدثنا ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
 عن ابي قيس الازدي عن سويد بن غفلة عن علي بن ابي
 صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم
 [يخرجون من الدين كما يخرج] (ن - يمرتون من الدين
 مرق) السهم من ارمية قتالهم حق على كل مسلم *

۱۷۸ -- اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بكار
 الحراني قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسرائيل عن ابراهيم بن
 عبد الاعلى عن طارق بن زياد قال خرجنا مع علي الى الخوارج
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبي الله قال انه سيخرج قوم يتكلمون
 بالحق لا يجاوز حناجرهم يخرجون من الحق كما يخرج الهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا
 محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا ابراهيم پسر يوسف از پدر
 خود از ابي اسحاق از ابي قيس ازدي از سويد پسر غفلة از علي از نبي
 برو سلام گفت آنحضرت بيرون خواهند شد در آخر زمان قومی خواهند
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنبر گردن ایشان را خارج
 خواهند شد از دين چنانکه بيرون ميگذرد تير از شکار کشتن اوشان حق
 است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر بكار حراني گفت احمد حديث کرد مارا مخلد گفت مخلد حديث
 کرد مارا اسرائيل از ابراهيم پسر عبد الاعلى از طارق پسر زياد گفت زياد
 خارج شدیم همراه علي (خ - و) طرف خوارج پی قتل کرد علي ايشان
 را پسر فرمود نظر کنید پس تحقيق نبي الله برو سلام فرمود تحقيق
 شان اينست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق
 نه تجاوز خواهد کرد آن کلام حلقهای ايشان را بيرون خواهند گذشت از

الرمية صيماهم ان فيهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا
و خر علي رة معذا ساجدا غير انه يكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال أخبرنا ابو عوانة قال أخبرني ابو سليم البلخي قال
أخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهردان قال و كنت قبل
ذلك اصارع رجلا على يده شئى فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهردان وقتل علي الحرورية فخرج على قتلهم
حين لم يجد ذي القدي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جقیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میگردند آن فرقه بکلمه حق *

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سلیم پسر سلج گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علی (خو) روز جنگ نهروان گفت پدر من و برودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علی بر کشتگان اوشان
و قتیکه نیافت ذی القدی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را و ز زمین پست

صدق الله عز وجل و باخ رسول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ - ابن ابی اعلی بن المنذر قال حدثنا ابو الفضیل (ن - ابن فضیل) قال حدثنا عاصم بن کلیب الحری عن ابیه قال كنت عند علي رضي جالسا إذ دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان اتكلم فلم يلبثت اليه و شغلته ما هو فيه فجلس الي رجل فساله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعني هلكتم لو شاء

پس گفت راست گفت خدا تعالی و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د - بدل -) و گفت آنحضرت و در شانه او سه موی هلی اند از حر پستان ثواب است آنکس که قتل خواهد کرد آنها را *

۱۸۰ - خبر داد مارا علی پر منذر گفت علی حدیث کرده مارا ابو الفضیل (ن - پر فضیل) گفت حدیث کرد مارا عاصم پر کلیب حری. از پدر خود گفت پدر تو بودم نزدیک علی (د - و) نشسته ناگاه داخل شد مودی و بر او پارچه سفر بود و علی (د - و) کلام میکرد مردمان را و تلام میگردند مردمان او را پس گفت ای امیر المؤمنین ای حکم میدهی مرا اینکه تلام کدام پس نه گفتا فرمود علی ظرف او و مشغول دیشب او را آن چیز که در آن چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کفنه پس ملاقات کردم حضرت عائشه را پس گفت عایشه آن گروه چنین که خارج شدند در زمین شما چرا دم نهادند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند در مکان که نام نهاده شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه به سبب این پس گفت عایشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او را را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبركم خبرهم فحدثت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (ع) قال ابن المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و (سواء اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز قراتهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مضطجع كان يده ندي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسخيرة كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و (سوله)

پسر ابیطالب (ع) و (ع) هر يده خبر كند شما را خبر اوشان را پس آمدم كه سوال كنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (ع) گفت كجا است طلب ازني گفتند پس قصه كرد بر او چنانكه قصه كرد بر ما گفت علي مرتضى تحقيق من داخل شدم نزديك پيغمبر خدا (ع) و نبود نزديك او كسى سواه عايشه مادر مومنين پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستي تو اى علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا تر است پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مغرب خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهند كرد قرآن چغبر كردن ایشان را يعنى نالوده نخواهد بخشيد بيرون خواهند گذاشت از دين چنانكه بيرون مي گذد تير از شكار در ایشان مردى خواهد بود نقص گوياء دست او پستان است قسم مي دهم شما را بخدا خبر كردم شما را باين گفتند مردم اري گفت قسم مي دهم شما را بخدا خبر كردم شما را كه تحقيق من مرد درميان اوشان است گفتند اري پس آمديد شما مرا و خبر داديد شما مرا كه تحقيق او نيست درميان اوشان پس قسم خوردم براي شما بخدا كه تحقيق او درميان ایشان هست پس آورديد شما او را ميكشيديد ايرا چنانكه وصف كردم براي شما گفتند مردم اري گفت علي راست فرمود خدا و رسول او .

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال لما كان بيوم النهران لقي الطوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح فقتلوا جميعا قال علي اصابوا ذا النُدبة فطلبوه فلم يجدوه فقال علي رضي الله عنه ما كذبت ولا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في ودة من الارض عليه ناس من القتل فاذا رجل على يده مثل ميلات النور فكبر علي رضي الله عنه والناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي عليه السلام بقنطرة الدرجان فقال انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق وفيهم ذوالنُدبة

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خو) گفت علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهرست پس نه دفع شدند تا اینکه صفه شدند به نيرة ما پس کشته شدند تمام گفت علي (خو) طلب کنید و بجوئيد صاحب پستان را پس طلب کردند مردم او را پس يافتند او را پس گفت علي (خو) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بجوئيد او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند از کشگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند صوی ما پروت گریه هستند پس تکبیر گفتند مردم و در تعجب آورد ایشانرا این امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي از سلمة پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او سلام به پل دیو جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اینست که ذکر کرده شد مرا فرقه خارجه که بیرون می آیند از طرف مشرق و درمیان

فقاتلهم فقالت الحردية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردركم
كما ردكم يوم حرورا فنحى (ن - فحجر) بعضهم بعضا بالرمح فقال
رجل من اصحاب علي ربه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
رجلا فقال على التمسوا المخذج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
عليه فركب علي ع - بغلة النبي صلعم الشهباء فأتى وهددة من
الارض فقال التمسوا في هولا فخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
فقال اعملوا و لا تنكروا لولا اني اخاف ان تنكروا لاخبرتكم بما
قضى الله لكم على لسانه يعني النبي صلعم و لقد شهدنا أناس
من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية *

ایشان صاحب یسکان است پس جنگ کرد علی ربه اوشانرا پس گفت
بعض حروریه بعض را نمیدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا
پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
علی (خ - و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالي نیزه ها است پس دور
کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده
مرد پس گفت علی بچوتیه ناقصی را و این ماجرا در روز سرما بود و
گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید
رنگ خنجر فبی (د - خ - ل - و) را که نام او شهید بود پس آمد پست
زمین را پس گفت بچوتیه در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را
هرآنکه خیر کنم شما را بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او
یعنی نبی (د - خ - ل - و) و هرآنکه تحقیق حاضر شده ما را مردم از
یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علی بود آن
امر مفسودی تر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا جد الملك بن ابي حنبل عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذين كانوا مع علي بن ساردا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤون القرآن ليس قرأكم الى قرائتهم بشيء و لا ملؤكم الى ملؤهم بشيء و لا هيأكم الى صياهم بشيء يقرؤون القرآن يحصبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قرائتهم يمزقون من الاسلام كما يمزق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم علي لسان نبيهم لا يتكلم العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عقد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس بن عبد العظیم گفت عباس. حديث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث کرد مارا عبد الملك بن ابي سلمان از سلمة بن كهيل گفت سلمة حديث کرد مارا وهب بن كفيق او برد در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علي (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا (د و خ و ل و -) مي فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نيست قرائت شما طرف قرائت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهند کرد تحقيق آن بربي نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چلبير گردن اوشان را بديرون خواهند گشت از اسلام چنانکه بديرون مي گذرد قيراز شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهند کرد خارجيان را چه حکم کرد خدا براي اوشان بر زبان نبي اوشان هراينه ترك کنند عمل را و بشان آن اينست تحقيق درميان ايشان مرد است براي او بازو است و نيست براي او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده حقل حامة الثديي للمرأة عليه شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء يختلفونكم في ذرايعكم و اصوالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء القوم فانهم قد سقوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا على اسم الله قال سلمة قنزلي زيد بن وهب منزلا حتى مررنا على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبدالله بن وهب الراسبي فقال لهم القوا الرماح و سلوا سيفكم من جفونها فاني اخاف ان يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على بعض و ما اصاب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كذا التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي الله عنه حتى اتانا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است براي زن بر او موی ها اند سفید پس میبوند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و ترک سپید آن است مسلمانانرا خواهند افتاد در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است تحقیق من هرائه آمید می دارم اینکه مانند آن گروه پس تحقیق اوشان تحقیق رنختند خون حرام را و قاراج کردند در مواتی مردم پس سر کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد سرا رید پسر وهب منزل را نا اینکه گذشتیم بر پل و بر خوارج آن روز عبدالله پسر وهب راسبی بود پس گفت عبدالله برای او بیدازید نیزه های را و بر کشید شمشیر های خود را از نیام های اما پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهد داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای جنگ پس در کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند اوشان مردم علی مرتضی یعنی به نیزه های اوشان پس نقل کرده شد اوشان بر بعضی و نه رنخته شد از مردم علی آن روز مکر دو مرد گفت علی بزود کند ذات او را بچوئیکه در میان اوشان ناقص را پس نهادند

قتلای بعضهم علی بعض قال جرورهم فوجدوه مما یلی الارض فکبر علی
رضه ثم قال صدق الله و بلغ رسوله عام فقام الیه عبیده السامانی
فقال یا امیرالمومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفه *
ص ۱ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی رضه لولا ان تبطلوا
انباکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
انت سمعت من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایساده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
کشکانرا بعض اوشان بر بعضی بود فرمود بنشید اوشان را پس یافتند مردم
آن ناقص را ازان چیز که متصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
(خ. و) پشتر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
پس ایساده شد طرف او عبیده سامانی پس گفت ای امیرالمومنین
قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شنیدی تو ان
حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
که نیست معبود بحق مگر او هرگاه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه
دفعه و او قسم می خورد برای عبیده *

ص ۱ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
عمران محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه فخر
کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
خواهند کرد ان خوارچ را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شنیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
چیز در کار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب النهر دان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل متخذه اليد او مقدون اليد او مؤذن اليد فابتغيناه فوجدناه فدللتاه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناها لحدثكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن رآه قتل هؤلاء قلت انت سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلاثا =

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر پسر سليمان از عوف گفت عوف حديث کرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود که آدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي (خ و) بجزئید او را در میان اوشان پس تحقیق اوشان اگر هستند از قوم چنین که فرمود آنها را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس تحقیق در میان اوشان مردیست ناقص دست یا ناقص دست یا ناقص دست پس جستیم او را پس یافتیم او را پس دلالت کنانیدیم علي را بر او پس هرگاه دید حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر کنید شما پسر ذکر کرد کلمه را معني او هرینه حديث کنم شما را بان چیز که فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) برای آنکس که نزدیک شد کشتن آن گروه را گفتیم تو شنیدی تو آن حديث را از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار کعبه است سه دفعه فرمود این کلمه را =

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم بن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي الله عنه يقول انا قباب عين الغنّة لولا انا ما قتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضى الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرًا لصلاتهم عارفاً بالهدى الذي نحن عليه *

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنه بالحروية واحتجاجة عليهم فيما افكروا على علي بن ابي طالب رضي الله عنه

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهل پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شنيد علي را (خ و) ميگفت من قيه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمی نه كشته می شدند اهل نهروان اگر نه تحقيق من خوف كنم اينكه ترك خواهيد كرد عمل را هرايه خير كنم شما را با آنچه كه حكم كرد خدای تعالي و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و) بردای آنكی كه قتل كرد اوشان را در حاليكه پينده بود نماز اوشان را شافعه بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم *

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله بن عباس رضي الله عنه است فرقه عوديه را و صحبت آوردن عبد الله بن عباس رضي الله عنه (خ و) در آن چيز كه انكار كردند اوشان علي بن ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثنی عبد الله بن عباس رض قال لما خرجت الحزورية و اعتزلوا
 في دار كانوا ستة آلاف فقلت لعلی عم یا امیر المومنین ابرو
 بالصلوة لعلی اکام هؤلاء القوم قال انی اخافهم علیک قلت کلا
 فلبست و ترجلت و دخلت علیهم فی دار نصف النهار و هم یا کلون
 فقالوا مرحبا لک یا ابن عباس فما جاءک قلت لهم اتیتکم من عند
 اصحاب النبی صلعم و الله اجرین و الانتصار و من عند ابن عم
 رسول الله صلعم و صهره الذی أنزل فیهم القرآن و هم اعلم بتدوایه
 منکم و لیس فیکم رجل منهم لا بلغکم ما یعولون و ابلغهم ما
 تقولون فانتم انا لی نفر منهم قلت هاتوا ما تقدمون علی اصحاب
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهم

عبد الله یسر عباس (خ - و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حزویه و جمع
 شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علی را بر او سلام ای
 امیر المومنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر خوان شاید که من کلام
 کنم انگروه را گفت علی رض تحقیق من خوف میکنم اوشان را از قتل بر تو
 گفتم نه چنان پی جامه پوشیدم و شاه کردم موی را و داخل شدم بر
 اوشان در مکانی نصف روز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتند خوشی
 باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد ترا گفتم برای اوشان آمدم نزد
 شما از نزد صاحب های نبی (د - خ - ل - م) و از نزد هجرت کسبندگان
 و یاری کنندگان و از نزد پسر عم رسول خدا (د - خ - ل - م) داماد
 آنحضرت چنین که نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر از بقاویل
 قرآن از شما نیست در شما مردی از اوشان هراینه رسانم شما را آنچه
 که می گویند اوشان و رسانم اوشان را آنچه که می گویند شما پی جدا
 شدند برای من چند نفر از اوشان گفتم بیارید چه اعتراض میکنند بر
 اصحاب پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم چه
 اعتراض اند گفتم چه اند اینها گفتند این یکی از آنها پس تحقیق علی مرتضی

فانه حكم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لاء ما شان الرجال و الحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يصيب و لم يغام فان كانوا كفارا فقد حل سبيهم وان كانوا مومنين فما حل سبيهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا معنى نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبويه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قامت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اترأ عليك كتاب الله عز وجل انه قد هير الله حكمه الى الرجال في شئ ثم انه (بع درهم فامر الله

حكم كرد مردمان را در حكم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ فيست حكم مگر براي خدا چه حال مردمان است. و حكم است گفتم اين اعراض يكي است گفتند آن مودم و اما دويم اعراض پس تحقيق علي قتل كرد و نه بدعي كرد و نه تاراج كرد پس اگر بودند آن مودم كافران پس تحقيق حلال شد بدعي ارشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدعي ارشان و نه كشتن ارشان گفتم اين اعراض دو اند پس چيست اعراض سوم پس گفتند مودم خود ذات خود را از امير المومنين پس اگر نيست امير المومنين پس او امير كافرين است گفتم ايا نزد شما چيزي است صوفي اين سه اعراض گفتند انها كفايت ميكند ما را اين گفتم براي ارشان اگر بخوانم بر شما از كتاب خداي غالب و بزرگ و سنة نبي او (د - خ - ل - م) آنچه كه رد كند قول شما را ايا باز خواهيد گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حكم كرد علي مردمان را در حكم خدا پس تحقيق من مي خرانم بر شما كتاب خداي غالب و بزرگ تحقيق شان نيست تلافيق گردايد خدا حكم خود را در چيزيكه قيمت

«رجال ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيره الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنيب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل
 و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ اینکه حکم کنند در
 آن چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده نه قتل کنید
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکسی که قتل کرد صید را پس
 بر او جزاء آن مثل آنچه است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 اینکه گردانید او را طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه آن بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او و اگر دانید شما ناماز کاری و خلاف در میان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح آوردن کار زوجین ساز گاری افکند خدا در میان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوراج اری گفتیم اما قول شما

توالم قاتل و لم یصب و لم یغنم افتصدون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قلتم اننا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلتم لیست بامنا
 فقد کفرتم فان الله تعالى یقول النبی اولی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالّاتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجتم من هذه قالوا نعم و اما توالم حتی نفست من امیر
 المومنین فانا اتیکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیثیه صالح المشرکین قل لعلی رض اکتب یا علی هذا ما
 صالح علیه محمد (رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال (رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و نه تاراج ایا پس بقدری خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچیز که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او انچیز که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رض مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بیایید از آن جواب را ایا بیرون امدن سوال
 گفته اری و اما گفتن شما محذور ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب آنکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د - خ - ل - م) روز حدیثیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علی (خ - و) بنویس ای علی این انچیز است که
 صالح کرد بر محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علی مرتضی گفته کفار
 که اگر دینیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

امع یا علی (رسول الله) انک تعلم انی (سولک امع یا علی)
و اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله
صالح خیر من علی و قد محی نفسه و لم یکن محوہ ذلك محوًا
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا علی ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار*
ذکو الاخبار الموبدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلی ربه تجعل بینك و بین ابن اكله الاكباد حکما

بنویس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ه) معو
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام معو کن ای علی و بنویس این آنچه است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قدم خدا است هرگاه پیغمبر خدا (د - خ -
ه) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق معو کرد حضرت ذات
خود را و نه بر این معو از نبوة ایا خارج شدم از این اعراض گفتند ای
پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی اوشان پس قتل
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند اوشانرا قرقه مهاجرون و انصار *

این کز خبر ای تأیید کننده است برای آنچه بزرگتر مقدم شد و معنی او

۱۸۸ — حدیث — لرا ابو معوية صالح گفت ابو معوية حدیث کرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر
هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر
اسحاق (ن - قیس) گفت علقمة گفت علی را (خ - و) ایا میکی میان
خود و میان پسر خورنده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم. يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه اصحابها فقلت هو والله رسول الله و ان زعم انك لا والله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم ارني مكانها فاريت فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء رضي تال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا نكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فرسندد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) روز حدیبیه پس نوشتیم این انجیز است که صالح کرد بران محمد پیغمبر خدا پس [گفتند اگر هانیم] (ن - گفت سهیل اگر میدانستیم) که تحقیق او پیغمبر خدا است نه چنگ کنیم اورا مگر کن ان لفظ را پس گفتیم انحضرت قسم خدا است پیغمبر خدا است و اگر خاک الود شود یعنی تو قسم خدا است نه مگو خوام کرد ان لفظ را پس گفت مرا پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) بنما مرا مکان ان لفظ را پس نمائیم انحضرت را پس مگو فرمود آنرا و فرمود اما تحقیق بری تست مثل ان شتاب است که خراهی کرده همین کار را مقلوب و مقهور *

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثنی و محمد پسر یسار گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنیدم براء را (خ - و) گفت هرگاه صالح کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) مردم حدیبیه را و گفت پسر یسار اهل مكة را نوشت علي كقاب را در میان ایشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شرکت کنندگان منویس محمد رسول الله اگر بودی تو پیغمبر خدا نه

نقاتلك فقال لعابي رضه أمعه فقال ما انا بالذي امعوه فمعاها
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام ولا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسالته وقال ابن بشار فسالوه
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ابراهيمي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رضه قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - و) صلعم
على ان يقيم (ن - و) يقيموا) بها ثلثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ - و) معو كس لفظ
رسول الله را پس گفت علي مرتضى من نه آنسى ام كه معو كتم ان لفظ
واپس معو كرد انرا پيشبر خدا (د - خ - ل - و) به دست مبارک
خود پس صلح كرد انحضرت مشركان را براينكه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مكه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه هاى ساز
جنگ پس سوال كردم انحضرت را (و گفت اين بشار راوى سوال كردند
مشركان انحضرت را) چيست جلبان السلاح گفت انحضرت كيسه ها است
بانچهيز كه درو است *

۱۹۰ — حديث كورد مارا احمد پسر سليمان رهاوى گفت احمد حديث
كرد مارا عبيد الله پسر موسى گفت عبيد الله خير داد مارا اسرائيل از
ابي اسحاق از يراء پسر عازب (خ - و) گفت عمره كرد پيشبر خدا
(د - خ - ل - و) در ماه ذى قعدة پس آمد اهل مكه را اينكه بگذارند انحضرت
را اينكه داخل شود انحضرت مكه را تا اينكه حكم كود انحضرت اوشان را
بر اينكه قايم شود انحضرت مكه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمانان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو تعلم
 انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن اذنت محمد بن
 عبدالله قال انا رسول الله و اذا محمد بن عبدالله و قال
 لعلي أجمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله
 صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان
 (رسول الله) (بن عبدالله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد
 بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب
 و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع
 احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشتند این آنچه است که حکم کرد بر او محمد رسول الله
 گفتند نه قرار میکنم به رسول الله اگر دانیم که تحقیق تو پیغمبر
 خدا هستی نه منع کنیم ترا چیزی را و لكن تو محمد پسر عبد الله
 هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله
 ام و گفت انحضرت علي را مهر کن لفظ رسول الله را گفت علي
 (خ - و) قسم خداست نه مهر خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر
 خدا (د - خ - ل - ه) کتاب را پس مهر کرد او را و نه خوب بود اینکه به
 نویسند انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت
 این آنچه است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل
 شود انحضرت مکه را به ساز جنگ - مگر نه شمشیر در نیام و اینکه نه خارج
 شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس
 را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس
 اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت
 مدت سه روز آمدند کنار نزد علي و او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي يا عم يا عم
فتأاراها (ن - فاخذ بيدها) علي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة
عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختصم فيها علي و زيد
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالتي تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها
رسول الله صلعم لخالتيها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض
انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلتي و خلتي و
قال لزيد انت اخونا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد كه خارج شود از ميان ما پس تحقيق گذشت مدت پس ببيرون
آمد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس تابع شد انحضرت را دختر حمزة
ندا ميكره اي عمو اي عمو پس رسيد انرا علي (خ - و) پس گرفت او را
علي مرتضى به دست خود پس گفت فاعلمه زهرا را بر او سلام فزدريك
است دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مناقشه كرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ - و) پس گفت علي من گرفتم او را و اين
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خالتي او زهر من
است و گفت زيد دختر برادر من است پس حكم كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
بان دختر كه او براي خاله او است و فرمود خالتي بمنزله مادر است پس تو
گفت براي علي (خ - و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را
مشابه هستي تو پيدايش مرا و خوي مرا و گفت براي زيد تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرتضى ايا زوج نمي كني دختر حمزة را پس فرمود
انحضرت تحقيق او دختر برادر من است از شير دهني گفت ابو
عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را يحيى بن ادم قزويني اخراين

ابی اسحاق عن هاني بن هاني و هبيرة بن مريم عن علي رضه *
 ۱۹۱ - انبانا محمد بن عبدالله بن المبارك قال حدثنا يحيى
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هاني بن
 هاني و هبيرة بن مريم عن علي رضه انهم اختصموا في ابنة
 حمزة فقصى بها رسول الله لمعلم اخذتها و قال ان الخالة ام
 قلت يا رسول الله الا تزوجها قال انها لا يحل لي انها ابنة اخي
 من الرضاة قال و قال لي انت مني و انا منك و قال لزيد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الكتاب صلى الله على سيدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعين *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و
 هانی و هبیره پس مریم از علی (ع) و *

۱۹۱ - خبر داد مارا محمد پس عبد الله پس مبارك گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پس آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پس هانی و هبیره پس مریم از علی (ع) و
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ع - ع - ل - ع) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتیم ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او نه حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 مذمت و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشابه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا *
 این احادیث کذاب است و در رد قریب بر مردار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام *

تم الكتاب بعون الموفق الوهاب



